



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

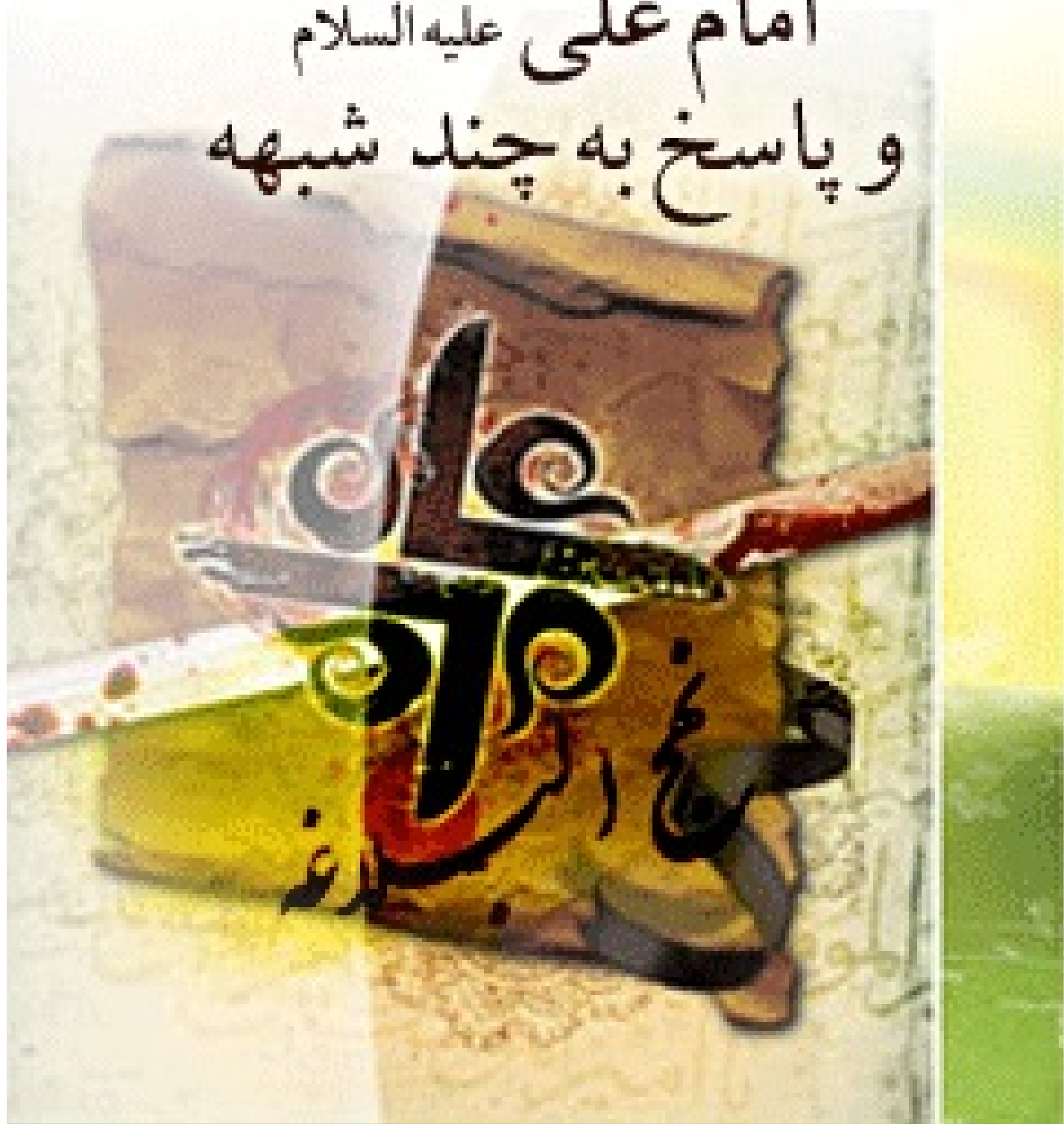


عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

آشنایی با نهج البلاغه

امام علی علیه السلام
و پاسخ به چند شبهه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آشنائی با نهج البلاغه امام علی علیه السلام و پاسخ به چند شبهه

نویسنده:

جعفر حسینی

ناشر چاپی:

دار الثقلین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	آشنائی با نهج البلاغه امام علی (ع) و پاسخ به چند شبهه
۷	مشخصات کتاب
۷	سخنی درباره ی نهج البلاغه و گوینده ی آن
۱۰	فصاحت و بلاغت نهج البلاغه
۱۶	محتوای عمیق علمی و عرفانی و جامعیت نهج البلاغه
۱۹	جاذبه ی فوق العاده نهج البلاغه
۲۴	اسناد نهج البلاغه
۲۴	اشاره
۲۷	اسناد نهج البلاغه از دیدگاه ابن ابی الحدید معتزلی
۲۹	اسناد نهج البلاغه از دیدگاه شیخ محمد عبده مفتی مصر
۳۰	اسناد نهج البلاغه از دیدگاه ابن خلکان
۳۴	اسناد نهج البلاغه از دیدگاه ذهبی
۳۶	شبهاتی پیرامون نهج البلاغه و پاسخ آن
۳۶	شبهه ی ۰۰۱
۴۴	شبهه ی ۰۰۲
۴۶	شبهه ی ۰۰۳
۴۸	شبهه ی ۰۰۴
۵۳	شبهه ی ۰۰۵
۵۵	شبهه ی ۰۰۶
۶۵	شبهه ی ۰۰۷
۷۴	شبهه ی ۰۰۸
۷۹	شبهه ی ۰۰۹
۸۰	شبهه ی ۰۱۰

شخصیت والای گردآورنده ی نهج البلاغه سید رضی ۸۴

تالیفات و کتابهای سید رضی ۸۷

سید رضی و شعر ۸۸

نقابت ۸۸

درباره مرکز ۹۲

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: آشنایی با نهج البلاغه امام علی علیه السلام و پاسخ به چند شبهه / جعفر حسینی ، - ۱۳۲۳.

مشخصات نشر: قم: دار الثقلین ، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۱۲۰

شابک: ۹۶۴-۶۸۲۳-۹۰-۴-۵۰۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۶۸۲۳-۹۰-۴-۵۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- تحقیق

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۵ / ح ۵۵۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۵۵۳۹

سخنی درباره ی نهج البلاغه و گوینده ی آن

(صفحه ۷)

از آنجا که «نهج البلاغه» مجموعه ی (خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار حکیمانه) مولی الموحدین و امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد، سخن گفتن درباره ی آن کار آسانی نیست چرا که ما توان آن را نداریم که به عمق وجود این گوینده ی والا-مقام پی ببریم و از تمام زوایای فکر بلند و ایمان قوی و ملکات فاضله ی آن حضرت آگاه شویم و «نهج البلاغه» را آن چنان که هست بشناسیم.

علی بن ابی طالب علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برترین مخلوق خدا است ابن عباس می گوید: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لو ان الاشجار و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام»: (۱).

«اگر درختان قلم باشند و دریاها مرکب، جنیان شماره گر و انسانها نویسنده نمی توانند فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام را شماره کنند.»

(صفحه ۸)

استاد محمد تقی جعفری در مقدمه ی «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه» می گوید: «هیچ گونه جای تردید نیست که ما می توانیم شخصیت علی بن ابی طالب علیه السلام را مانند شخصیت های یک بعدی تاریخ نشان بدهیم و کتابش «نهج البلاغه» را هم به

عنوان

کتابی که یک شخصیت یک بعدی از خود به یادگار گذاشته لاست، تلقی نماییم. ما با انسانی سر و کار داریم که هدف اعلائی برای زندگانی دارد، زمامداری که عادل مطلق است، دارای معرفتی در حد اعلی درباره ی انسان و جهان، وابستگی به مبادی عالی هستی، خود را جزئی از انسان دیدن، وابستگی مستقیم به خدا، تقوی و فضیلت در حد اعلی، پاکی گفتار و کردار و اندیشه و نیت پاک... و ده ها امتیازات از این قبیل که در علی بن ابی طالب به اتفاق تمام تواریخ ثبت شده است، قابل توضیح و تفسیر با مفاهیم و ارزش های معمولی نمی باشد، زیرا برای آن جامعه و یا افرادی که زندگی جز تورم «خود طبیعی» چیز دیگری نیست، عناصر شخصیت و امتیازات علی علیه السلام و کتابش، خیالاتی بیش نیست.

همچنین از دیدگاه مکتب هایی که برای بشریت آغاز و انجامی جز همین خاک تیره و تکاپویی جز برای گسترش «خود طبیعی» سراغ ندارند، علی و نهج البلاغه اش هرگز قابل شناخت و هضم نخواهد بود». (۲).

(صفحه ۹)

ولی در عین حال آگاهی بر گوشه هایی از این دو اقتباس بی کران (علی علیه السلام و نهج البلاغه) برای انسانهای حق شناس و حقیقت جو و با معرفت سهل و آسان است زیرا هر کس اندک آشنائی با علی بن ابی طالب علیه السلام و تاریخ زندگانی و سخنان و افکار و اندیشه های او داشته باشد به خوبی می داند او یک انسان برتر است، او آیتی از آیات بزرگ حق است او نسخه ی نادری از کتاب وجود انسان است.

و همچنین می داند که «نهج البلاغه» او که پرتوی از وجود او است. اقیانوسی است بی کران و دریایی است پهناور و گنجینه ای است پر گهر،

بوستانی است پر گل و کانون معارف الهی است و خلاصه بعد از قرآن کریم و احادیث نبوی بهترین مرجعی است برای همه ی نیازهای انسان در مسیر سعادت.

بدون شک هر گاه کسی قصد کند که در چنین میدانی گام بگذارد باید خود را برای نوشتن کتابهای قطوری آماده سازد، ولی هدف ما در این نوشتار این است که تنها به اشاراتی بسنده کنیم و به منظور آگاهی بیشتر در قسمت‌های آینده، گفته های بعضی از دانشمندان بزرگ شیعه و کسانی که سالها با نهج البلاغه آشنا بوده و انس گرفته اند، را نقل خواهیم کرد.

همچنین از افکار اندیشمندان برخی از علمای اهل سنت و گواهی ارزنده ی دانشمندان مسیحی که فریفته ی گفته های آن بزرگ مرد عالم انسانیت شده اند بهره مند خواهیم شد.

(صفحه ۱۱)

(۱) ینابیع الموده (سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی) ج ۱، ص ۳۶۴، باب ۴۰، حدیث ۵.

(۲) ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳.

فصاحت و بلاغت نهج البلاغه

(صفحه ۱۳)

«فصاحت» یعنی درست سخن گفتن و با کلماتی صحیح و زیبا مطلب را بیان نمودن، و از اینرو قرآن کریم فصیح ترین کلام است که معانی را در الفاظی کوتاه و زیبا بیان نموده است و همین خود یکی از جهات اعجاز قرآن به شمار می آید، یعنی دیگران از اینکه همانند آن سخن بگویند عاجز و ناتوانند خداوند متعالی می فرماید: (قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا) (۱) «ای پیامبر» بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند (هرگز) مانند آن را نتوانند آورد هر چند بعضی پشتیبان بعضی دیگر باشند».

و «بلاغت» یعنی سخن درست گفتن و

کلام فصیح (درست و زیبا) را در جای مناسب خود به کار بردن.

فصحا و ادبای تمام ملل و ادیان به فصاحت و بلاغت «نهج البلاغه» اعتراف و اذعان دارند و ما در اینجا به عنوان نمونه به کلمات برخی از آنان اشاره می‌نمائیم:

(صفحه ۱۴)

۱- گرد آورنده ی «نهج البلاغه» سید رضی قدس سره که خود از قهرمانان میدان فصاحت و بلاغت بوده و گوی سبقت را از بسیاری از فصحا و بلغای عرب برده و سالیان درازی از عمر شریف خود را صرف جمع آوری گفته های آن حضرت کرده است، در مقدمه ی «نهج البلاغه» می گوید: «... امیرالمومنین علیه السلام سرچشمه ی فصاحت و منشاء بلاغت و زادگاه آن است و از او اسرار بلاغت آشکار گشت و از وی قوانین و دستورات آن گرفته شد، هر خطیب توانایی بر شیوه ی او راه یافت و به گفتار او یاری جست و با این حال او در میدان پیش رفت و یکه تاز میدان بوده، و دیگران فروماندند... زیرا در کلام او نشانه هایی از علم خدا و عطر و بویی از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

همچنین بعد از خطبه ی (۱۶) می گوید: «در این سخن که از نزدیکترین سخنان به حقیقت فصاحت است لطایفی نهفته شده که هیچ یک از سخن سنجان به پای آن نمی رسد و بیش از آنچه که ما از آن به شگفتی فرومی رویم، شگفتی از آن به تعجب می آید!!!» به علاوه در آن ریزه کاریهایی از فصاحت است که نه زبان قادر به شرح آن است و نه هیچ انسانی می تواند به عمق آن برسد و نه آنچه را من می گویم، جز آنان که در فصاحت پیشگام

و ریشه دارند و می توانند درک کنند (آری) (و ما يعقلها الا العالمون): «جز دانشمندان آن را درک نمی کنند» (۲).

(صفحه ۱۵)

۲- عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی که از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن هفتم هجری است و یکی از شارحان معروف نهج البلاغه می باشد- و کتاب شرح نهج البلاغه خود را در ۲۰ جلد نگاشته و بگفته ی خودش تالیف آن چهار سال و هشت ماه (درست به اندازه ی دوران زمامداری و خلافت ظاهری حضرت علی علیه السلام) به طول انجامیده است- او در همین کتاب، بارها در برابر فصاحت و بلاغت فوق العاده ی نهج البلاغه سر تعظیم فرود آورده است و در مقدمه ی کتابش درباره ی علی علیه السلام و نهج البلاغه می گوید: «... اما الفصاحه فهو علیه السلام امام الفصحاء و سید البلغاء و فی کلامه قیل: (دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین) و منه تعلم الناس الخطاب و الکتابه...».

«امیرالمومنین علی علیه السلام امام و پیشوای فصیحان و سرور بلیغان است و درباره ی کلامش (نهج البلاغه) گفته شده است که پائین تر از کلام خالق و برتر از کلام مخلوقین است و مردم از او فن خطابه و سخنرانی و راه و رسم نویسندگی را آموخته اند. (۳) وی در جاهای متعددی از کتابش نسبت به فصاحت و بلاغت نهج البلاغه تعبیرهای عجیبی دارد، از جمله:

(الف) در جلد ۱۱ صفحه ی ۱۵۳ پس از شرح بخشی از خطبه ی

(صفحه ۱۶)

(۲۲۱) می گوید: «... و ینبغی لو اجتمع فصحاء العرب قاطبه فی مجلس و تلی علیهم ان یجدوا له کما سجد الشعراء القول «عدی بن الرقاع» (قلم اصاب من الدواه مدادها...) فلما قیل لهم فی ذلک قالو انا نعرف مواضع السجود فی الشعر کما تعرفون مواضع السجود فی القرآن...» اگر تمام فصحای

عرب در یک مجلس اجتماع کنند و این بخش از خطبه برای آنها خوانده شد سزاوار است برای آن سجده کنند همانگونه که شعرای عرب هنگامی که شعر معروف «عدی بن الرقاع» (قلم اصاب من الداوه مدادها...) را شنیدند برای آن سجده کردند و هنگامی که از علت آن سوال شد گفتند: ما محل سجد در شعر را می شناسیم آنگونه که شما محل سجود را در آیات سجده ی قرآن می شناسید.

(ب) در جلد ۷ صفحه ی ۲۱۴، هنگامی که به مقایسه ی اجمالی میان بخشی از کلام امیرالمومنین علیه السلام با سخنان «ابن نباته» (۴) خطیب معروف قرن چهارم هجری می پردازد می گوید: «... فلیتامل اهل المعرفه بعلم الفصاحه و البیان هذا الکلام بعین الانصاف یعلموا ان سطرًا واحدًا من کلام نهج البلاغه یساوی الف سطر منه بل یزید و یربی علی ذلک».

آگاهان به علم فصاحت و بلاغت اگر این گفتار علی علیه السلام را با دیده ی

(صفحه ۱۷)

انصاف بنگرند می دانند که یک سطر نهج البلاغه مساوی هزار سطر از سخنان معروف «ابن نباته» است بلکه بر آن فزونی می گیرد و برتری می جوید».

(ج) و در جلد ۲ صفحه ی ۸۴، پس از نقل یکی از خطابه های «ابن نباته» در زمینه ی جهاد که در اوج فصاحت است و با این عبارت از کلمات امیرالمومنین علیه السلام آمیخته شده است - (ما غزی قوم فی عقر دارهم الا ذلوا) یعنی هیچ قوم و ملتی در درون خانه هایشان مورد هجوم دشمن واقع نشدند مگر اینکه خوار و ذلیل گشتند - ابن ابی الحدید می گوید: «به این جمله بنگر و ببین چگونه از میان تمام خطبه ی ابن نباته فریاد می کشد، فریاد فصاحت و بلاغت و به شنونده اش اعلام می دارد که از معدنی غیر از معدن بقیه ی خطبه

برخاسته و از خاستگاهی غیر از آن خاستگاه است، به خدا سوگند همین یک جمله چنان خطبه ی ابن نباته را آراسته و زینت بخشیده آن گونه که یک آیه قرآن در لابه لای یک خطبه ی معمولی درست همچون گوهری درخشانده است که پیوسته نور افشانی می کند و روی بقیه ی سخن نور افشانی می کند».

(د) در جلد ۷ صفحه ی ۲۰۱، در شرح خطبه ی (۱۰۹) می گوید: «هر کس می خواهد فنون فصاحت و بلاغت را بیاموزد و ارزش کلمات را نسبت به یکدیگر درک کند در این خطبه بیندیشد.

۳- «جاحظ» که از بزرگترین ادبا و نوابغ عرب است و در اوائل قرن

(صفحه ۱۸)

سوم هجری می زیسته در جلد اول کتاب معروف و مشهور خود «البیان و التبیین»- پس از نقل برخی از کلمات امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام از آن جمله «قیمه کل امرء ما یحسنه» (۵) یعنی ارزش هر کس همان است که می داند (به اندازه ی علم و دانش و توانایی او است)- می گوید: اگر در تمام این کتاب جز این عبارت نبود کافی بود، بلکه بالاتر از حد کفایت زیرا بهترین سخن آن است که مقدار کمش تو را از مقدار زیادش بی نیاز کند و مفهومش ظاهر و آشکار باشد، گویی خداوند جامه ای از جلالت و عظمت و پرده ای از نور و حکمت بر آن پوشانده که هماهنگ با نیت پاک و فکر بلند و تقوای بی نظیر گوینده اش می باشد. البته خود سید رضی رحمه الله نیز پس از این حکمت می گوید: «این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی شود و هیچ حکمتی هم سنگ آن نبوده و هیچ سخنی، والایی آن را ندارد».

این بخش را با سخن نویسنده ی معروف مسیحی

لبنانی «جورج جرداق» در کتاب ارزنده ی خود «الامام علی صوت العداله الانسانیه» پایان می دهیم.

او در پایان فصلی که به بیان شخصیت علی بن ابی طالب علیه السلام اختصاص داده درباره ی «نهج البلاغه» چنین می گوید:
در بلاغت، فوق

(صفحه ۱۹)

بلاغتهاست، قرآنی است که از مقام خود اندکی فرود آمده سخنی است که تمام زیباییهای زبان عرب را در گذشته و آینده در خود جای داده، تا آنجا که درباره ی گوینده ی آن گفته اند: سخنش پایین تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است.
(جلد ۱، صفحه ی ۴۷). (۶).

(صفحه ۲۱)

(۱) سوره ی اسراء، آیه ی ۸۸.

(۲) نهج البلاغه، ص ۳۷، چاپ دارالثقلین - قم.

(۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴.

(۴) نامش: عبدالرحیم بن محمد بن اسماعیل بن نباته است (در سال ۳۷۴ وفات نمود).

(۵) نهج البلاغه، ص ۵۱۲، حکمت ۸۱، چاپ دارالثقلین - قم.

(۶) جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به:

کتاب «الطراز» تالیف امیریحیی علوی (زیدی) (جلد ۱، ص ۱۶۸-۱۶۵).

کتاب «نظرات فی القرآن» تالیف محمد غزالی نویسنده ی معروف (صفحه ی ۱۵۴). کتاب «الجریده الغیبیه» تالیف شهاب الدین آلوسی (مفسر معروف).

کتاب «مصادر نهج البلاغه» تالیف محمد محی الدین عبدالحمید (جلد ۱، ص ۹۶).

کتاب «شرح نهج البلاغه» تالیف شیخ محمد عبده نویسنده معروف و پیشوای بزرگ اهل سنت (در مقدمه ی کتاب صفحات ۹ و ۱۰).

کتاب «تذکره الخواص» سبط ابن الجوزی، خطیب و مفسر معروف اهل سنت (باب ۶، صفحه ی ۱۲۸).

یکی از امتیازات فوق العاده ی «نهج البلاغه» مساله ی جامعیت و تنوع عجیب و محتوای ژرف آن است و هر خواننده ی آگاهی در همان لحظات نخستین که با آن آشنا می شود نمی تواند باور کند که چگونه یک انسان بتواند این همه گفتار نغز و سخنان شیرین و حساب شده و دقیق در موضوعات کاملاً

مختلف بلکه متضاد را گردآوری کند و مسلماً این کار از غیر شخصیتی همچون امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام که قلبش گنجینه‌ی اسرار الهی و روحش اقیانوس عظیم علم و دانش است، ساخته نیست همان کسی که می‌فرماید: «علمی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الف باب من العلم و تشعب لی من کل باب الف باب».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هزار باب علم به من آموخت که از هر یک از آن درها برایم هزار در دیگر گشوده می‌شود. (۱).

در این بخش نیر به گواهی چند نفر از دانشمندان اشاره می‌کنیم:

۱- سید رضی قدس سره گردآورنده‌ی نهج البلاغه گاهی در لابه لای این کتاب شریف اشارات کوتاه و پرمعنائی را در عظمت محتوای نهج البلاغه

(صفحه ۲۴)

آورده است که بسیار قابل دقت و ملاحظه می‌باشد از آن جمله است:

پس از ذکر خطبه‌ی (۲۱) - «... فان الغایه امامکم و ان وراءکم الساعه تحدوکم، تخففوا تلحقوا فانما یتنظر باولکم آخرکم...» «رستاخیز در جلو شما است و مرگ همچنان شما را می‌راند، سبکبار شوید، تا به قافله برسید و بدانید شما در انتظار بازماندگان نگهداشته شده‌اید» - می‌گوید: این سخن اگر بعد از کلام خدا و کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با هر سخن دیگری سنجیده شود، از آن برتری خواهد داشت و بر آن پیشی خواهد گرفت. (۲).

۲- شارح معروف نهج البلاغه «ابن ابی الحدید معتزلی» در جلد ۱۱ ص ۱۵۳ می‌گوید: «من بسیار در شگفتم از مردی که در میدان جنگ چنان خطبه می‌خواند که گواهی می‌دهد طبیعتی همچون شیران دارد، سپس در همان میدان هنگامی تصمیم بر موعظه و پند و اندرز می‌گیرد چنان

سخن می گوید، که گوئی طبیعتی چون راهبان دارد که لباس مخصوص رهبانی را بر تن کرده و در دیرها زندگی می کند، نه خون حیوانی را می ریزید و حتی از گوشت هیچ حیوانی نمی خورد، گاه در چهره «بسطام بن قیس» و «عتیبه بن حارث» و «عامر بن الطفیل» (سه قهرمان معروف میدان نبرد در زمان جاهلیت که به آنها مثل زده می شد)

(صفحه ۲۵)

ظاهر می شود و گاه در چهره ی «سقراط حکیم» و «یوحنا» و «مسیح بن مریم»، من سوگند می خورم به همان کسی که تمام امتها به او سوگند یاد می کنند من این (خطبه ی الهاکم التکاثر) (۳) را از پنجاه سال قبل تاکنون بیش از هزار بار خواندم و هر زمان که آن را خوانده ام ترس و وحشت و بیداری عمیقی تمام وجود مرا در بر گرفت و در قلب من اثر عمیقی گذاشت و لرزه بر اندامم انداخت. هر زمان در محتوای آن دقت کردم به یاد مردگان از خانواده و بستگان و دوستانم افتادم و چنان پنداشتم که من همان کسی هستم که امام در لابه لای این خطبه توصیف می کند.

چقدر واعظان و خطیبان و فصیحان در این زمینه سخن گفته اند و چقدر من در برابر سخنان آنها به طور مکرر قرار گرفته ام، اما در هیچ کدام از آنها تاثیری را که این کلام در دل و حالم می گذارد، ندیده ام.

و همچنین در ج ۱۶ صفحه ی ۱۴۶ می گوید: «سبحان الله! چه کسی این همه امتیازات گرانها و ویژگیهای شریف و ارزشمند را به این مرد نمونه (علی علیه السلام) بخشیده؟! چگونه می شود یکی از فرزندان عرب مکه که تنها در آن محیط زیسته و با هیچ یک از فلاسفه

همنشین نبوده، در دقایق علوم الهیه و حکمت متعالیه، از افلاطون و ارسطو آگاهتر باشد. کسی که با بزرگان عرفان و اخلاق هرگز معاشر نبوده در این باب برتر از سقراط

(صفحه ۲۶)

باشد، کسی که در میان شجاعان پرورش نیافته (چون اهل مکه صاحبان تجارت بودند نه جنگجو) با این حال شجاعترین فردی باشد که قدم بر روی زمین نهاده است...» (۴).

(صفحه ۲۷)

(۱) کنز العمال، جلد ۶، ص ۳۹۲ و ۴۰۵.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱، ص ۴۲، چاپ دار الثقلین - قم.

(۳) نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۱، ص ۳۵، چاپ دار الثقلین - قم.

(۴) برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به:

کتاب «کشکول» تالیف شیخ بهائی قدس سره (جلد ۳، ص ۳۹۷).

کتاب «عبقریه الشریف الرضی» تالیف دکتر زکی مبارک (جلد ۱، ص ۳۹۶).

کتاب «العبقریات» تالیف عباس محمود العقاد مصری (جلد ۲، ص ۱۳۸ و ۱۴۴ و ۱۴۵).

کتاب «مصادر نهج البلاغه» تالیف محمد امین نوای (جلد ۱، ص ۹۰).

کتاب «اصول کافی» تالیف ثقه الاسلام کلینی قدس سره (جلد ۱، ص ۱۳۶).

کتاب «البيان» تالیف سید ابوالقاسم خوئی قدس سره (صفحه ی ۹۰).

جاذبه ی فوق العاده نهج البلاغه

(صفحه ۲۹)

پیروان اهل سنت و علمای شیعه و سایر دانشمندان اسلامی و علما و دانشمندان مسیحی و تمام کسانی که با نهج البلاغه سر و کار داشته اند و آن را با دقت مطالعه نموده اند بدون استثناء از جاذبه ی نیرومند نهج البلاغه سخن گفته اند و خود را تحت تاثیر و نفوذ آن دیده اند. این کشش و جاذبه ی نیرومند که در خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار امام علی علیه السلام

محسوس است انگیزه ی اصلی گروهی از دانشمندان برای شرح نهج البلاغه یا نوشتن کتاب و مقاله درباره ی شخصیت علی علیه السلام بوده است.

و ما ذیلا به مهمترین دلائل روشن

این جاذبه می پردازیم:

۱- جاذبه های اخلاقی و عرفانی نهج البلاغه به گونه ایست که ارواح تشنه را با آب زلال معرفت سیراب می کند. در بسیاری از خطبه ها از جمله خطبه ی اول و خطبه ی (۹۱) خطبه ی اشباح هنگامی که سخن از شناسائی خدا و جاذبه ی صفات جمال و جلال او است گفتارش چنان اوج می گیرد که خواننده احساس می کند بر بال و پر فرشتگان سوار شده است و به دور دست ترین نقاطی که اندیشه ی انسانی از آن فراتر نتواند رفت عروج می کند. و چهره ی یک فیلسوف بزرگ الهی در نظرش مجسم

(صفحه ۳۰)

می گردد که سالیان دراز همه وقت سخن از توحید گفته و آن چنان خدا را معرفی می کند که انسان با چشم دل او را همه جا، در آسمانها، در زمین و درون جان خود حاضر می بیند و روحش سرشار از انوار معرفت الهی می گردد.

۲- در نهج البلاغه همه جا سخن از همدردی با طبقات محروم و ستمدیده ی انسانها است همه سخن از مبارزه با ظلم و بی عدالتی و بیدادگریهای استثمار گران و طاغوتها است، همه جا سخن از بسط و گسترش عدالت اجتماعی و رفع هر گونه ظلم و تبعیض است، همه جا سخن از قسمت عادلانه و بالسویه بیت المال و برتر نبودن خویشاوندان در آن است، تا آنجا که در خطبه ی (۲۲۴)(۱) می خوانیم هنگامی که عقیل (برادر آن حضرت) تقاضای یک صاع (۳ کیلو) از گندم بیت المال بیش از حقش را نمود با آهن گداخته شده پاسخ شنید!!!

امیرالمومنین علی علیه السلام هشدار می دهد که هر جا نعمتهای فراوانی روی هم انباشته شده است حقوق از دست رفته ای در کنار آن به چشم می خورد «ما رایت نعمه موفوره الا و

بجنگها حقا مضیعا». (۲).

۳- نهج البلاغه همه جا در مسیر آزادی انسان از زنجیرهای اسارت هوا و هوس که او را به ذلت و بدبختی می کشاند و همچنین اسارت

(صفحه ۳۱)

ستمگران خودکامه و طبقات مرفه و پر توقع، گام برمی دارد و از هر فرصتی برای این هدف مقدس استفاده می کند و در خطبه ی ششقیه (خطبه ی ۳) هشدار می دهد که در بازگرداندن روح آزادی و مساوات و عدالت کمترین انعطافی نباید نشان داد بلکه برای همین امر مقام والای حکومت را پذیرفته است.

۴- «نهج البلاغه» و سخنان علی علیه السلام در اعماق جان سالکان راه حق نفوذ می کند و در آن تاثیر وصف ناپذیری به وجود می آورد، مانند (همام) آن مرد زاهد و عارفی که از مولای متقیان تقاضای بیان اوصاف متقین را نمود- ابتداء حضرت امتناع ورزید، ولی او اصرار نمود- امام علی علیه السلام آن خطبه ی عجیب و بی نظیر و بی مانند را بیان فرمود و بیش از یکصد صفت از صفات متقین را برای او برشمرد، او پس از شنیدن آن خطبه صیحه ای زد و بر زمین افتاد و از دنیا رفت. (۳).

اینگونه نفوذ سخن چیزی است که در تاریخ سابقه ندارد.

آنگاه امام علی علیه السلام فرمود: «اما والله لقد كنت اخافها عليه- ثم قال- اهكذا تصنع المواعظ البالغه باهلها؟» آه به خدا سوگند من از این حادثه بر او می ترسیدم آیا موعظه های رسا و نیکو به کسانی که اهلیت دارند این چنین تاثیر می گذارد؟!!!!

(صفحه ۳۲)

سید رضی قدس سره که خود یکی از ادبای مشهور عرب به شمار می آید پس از نقل برخی از خطبه ها تعبیراتی دارد که نشان می دهد تا چه حد مردم با شنیدن این خطبه ها مفتون و مجذوب می شدند

و یا خود او تحت تاثیر امواج نیرومند جاذبه ی آن قرار گرفته است.

از جمله: (الف) در ذیل خطبه ی ۸۳ (خطبه ی غراء) می گوید: «و فی الخبر انه لما خطب بهذه الخطبه اقشعرت له الجلود و بکت العیون و رجفت القلوب» در خبر آمده است، هنگامی که علی علیه السلام این خطبه را ایراد فرمود، بدن‌ها به لرزه درآمد، چشم‌ها گریان شدند و دل‌ها به اضطراب و تپش افتادند. (۴).

(ب) در ذیل خطبه ی ۲۸۹ می گوید: «اگر سخنی باشد که مردم را به سوی زهد بکشاند و به عمل کردن برای آخرت وادار سازد، همین سخن است که می تواند دل‌بستگی انسان را از آرزوهای طولانی قطع کند و جرقه بیداری و آگاهی و نفرت از اعمال زشت را در دل او بیفروزد».

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خطبه ی (۱۰۹) می گوید: «تاثیر و جاذبه ی این خطبه چنان است که اگر آن را بر انسان بی دین و ملحدی که مصمم است رستاخیز و قیامت را با تمام قدرت نفی کند بخوانند

(صفحه ۳۳)

قدرتش درهم می شکند و دلش را در وحشت فرومی برد و اراده ی منفی او را تضعیف می کند و تزلزل در بنیاد اعتقاد او ایجاد می نماید. پس خداوند بزرگ گوینده اش را از این خدمت به اسلام جزای خیر دهد، بهترین جزایی که به ولیی از اولیایش داده است، چه جالب بود یاریش برای اسلام، گاه با دست و شمشیر و گاه با زبان و بیان و گاه با قلب فکرش آری او «سید المجاهدین و ابلغ المواعظین و رئیس الفقهاء و المفسرین و امام اهل العدل و الموحدین» است (آقا و سرور مجاهدان، بهترین واعظان، رئیس فقیهان و مفسران و امام اهل عدل و

موحدان می باشد). (۵).

(صفحه ۳۵)

(۱) نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴، ص ۳۶۰، چاپ دار الثقلین - قم.

(۲) نهج البلاغه.

(۳) نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳ (خطبه ی متقین) ص ۳۱۷-۳۱۳ چاپ در الثقلین - قم.

(۴) نهج البلاغه، خطبه ی ۸۳، ص ۱۱۱-۹۹ چاپ دار الثقلین قم.

(۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، صفحه ی ۲۰۲.

اسناد نهج البلاغه

اشاره

(صفحه ۳۷)

گرچه سید رضی رحمه الله تمام «نهج البلاغه» (خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار) را جهت اختصار به صورت روایت «مرسل» گردآوری کرده، یعنی اسنادی که آنها را به طور متصل به امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام برساند ذکر نکرده است و همین ارسال و حذف اسناد خطبه ها سبب شده که برخی در آن تشکیک کنند مخصوصا آنها که تصور می کردند وجود «نهج البلاغه» به خاطر محتوای مستدل و بسیار عالی آن ممکن است سندی بر حقانیت مذهب شیعه و دلیلی بر فضیلت و برتری امام علی علیه السلام بر تمام صحابه گردد. و این را بهانه و دستاویزی برای منزوی ساختن این کتاب ارزشمند در افکار عمومی مسلمانان قرار دادند.

ولی از آنجا که «نهج البلاغه» دارای متنی قوی و محتوایی عالی است خوشبختانه این وسوسه ها تاثیری در افکار اندیشمندان اسلامی نگذاشته و علمای اسلام (اعم از شیعه و سنی) زبان به توصیف و ستایش آن گشوده و اسرار و دقائق آن را تبیین کرده اند و همچنانکه قرآن کریم را مفسران زیادی تفسیر کرده و مترجمان بسیاری آن را به

(صفحه ۳۸)

زبانهای گوناگون ترجمه نموده اند، «نهج البلاغه» را نیز بسیاری از علمای شیعه و اهل سنت شرح داده اند و به زبانهای متعددی ترجمه شده است.

هر کس در خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار نهج البلاغه دقت کند و در مضامین آن بیندیشد و به گوشه ای از اسرار آن آگاه شود، اعتراف خواهد نمود که

اینها سخن یک انسان معمولی نیستند، اینها سخنانی است شبیه سخنان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و یا شخصیتی همانند او. و به همین جهت درباره ی آن گفته شده «برتر از کلام مخلوق و پائین تر از کلام خالق است». از آنچه گذشت به این نتیجه می رسیم که:

محتوای عالی و قوت مضامین نهج البلاغه دلیل روشن بر صدور آن از امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و به مقتضای «آفتاب آمد دلیل آفتاب» در صحت انتساب آن به آن حضرت هیچگونه شک و تردید نخواهیم کرد.

چه کسی احتمال می دهد که یک فرد عادی یا دانشمندی توانا آنها را جعل کرده و به آن حضرت نسبت داده باشد؟! زیرا اگر آن شخص اهل تقوی باشد این کار حرام و خلاف شرع را هرگز مرتکب نخواهد شد و اگر اهل تقوی نباشد، در این کار چه سودی عائد او می گردد؟! بلکه اگر کسی توانائی انجام چنین کار مهمی را داشته باشد قطعاً آن را به خودش نسبت می دهد که افتخاری بس بزرگ برای خود و فرزندانش

(صفحه ۳۹)

خواهد بود!! و بدین وسیله بر تمام خطبا و فصحاء عالم برتری خواهد جست.

از آن گذشته با شناختی که از شخصیت و وثاقت و تقوا و بزرگی مقام سید رضی رحمه الله داریم می دانیم تا او «خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار» را در منابع معتبر ندیده و یا از اشخاص موثق و مورد اعتماد نشنیده باشد محال است اینگونه قاطعانه آنها را به امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت دهد!!! او در سر تا سر نهج البلاغه به طور قطع و یقین می گوید: «و من خطبه له علیه السلام» از

خطبه های آن حضرت است «و من کتاب له علیه السلام» از نامه های آن حضرت است «و من کلام له علیه السلام» از سخنان آن حضرت است.

چگونه ممکن است دانشمندی پارسا و متقی و عالمی بزرگوار همچون سید رضی رحمه الله سخنانی را به جد بزرگوارش و امام معصومش نسبت دهد بدون اینکه اسناد معتبر و موثقی برای آن پیدا کرده باشد؟!!!!

صفحه ۳۷، ۳۸، ۳۹.

اسناد نهج البلاغه از دیدگاه ابن ابی الحدید معتزلی

اسناد نهج البلاغه از دیدگاه شیخ محمد عبده مفتی مصر

اسناد نهج البلاغه از دیدگاه ابن خلکان

اسناد نهج البلاغه از دیدگاه ذهبی

اسناد نهج البلاغه از دیدگاه ابن ابی الحدید معتزلی

ابن ابی الحدید معتزلی یکی از علمای بزرگ اهل سنت در کتاب شرح نهج البلاغه (جلد ۱۰ صفحه ی ۱۲۷) می گوید: بسیاری از سران اهل هوا و هوس ادعا می کنند که قسمت اعظم خطبه های نهج البلاغه سخنانی است که توسط برخی از فصیحان شیعه از جمله سید رضی رحمه الله

(صفحه ۴۰)

انشا گردیده و به امام علی علیه السلام نسبت داده شده و در حقیقت سخن او نمی باشد!!!

اینگونه افراد کسانی هستند که چشمانشان در اثر عصبیت و عناد کور گشته و از صراط مستقیم منحرف شده اند و هیچگونه اطلاع و آشنائی با شیوه های سخن گفتن ندارند و من با مختصر سخنی اشتباه آنان را روشن می نمایم و می گویم:

شما که در نهج البلاغه تشکیک می کنید، از دو حال خارج نیست یا اینکه می گوئید تمام نهج البلاغه ساخته ی دیگران است، یا برخی از آن:

(صورت اول) قطعاً باطل است چونکه صحت اسناد بعضی از آن به امیرالمومنین علیه السلام به تواتر ثابت شده است و ما به آن یقین داریم. و تمام یا اکثر محدثان و تاریخ نویسان غیر شیعه بسیاری از خطبه های نهج البلاغه را نقل کرده اند و چونکه شیعه نیستند نمی توان به

آنها غرض ورزی خاصی را نسبت دهیم. (و اما صورت دوم) و ادعای اینکه بخشی از نهج البلاغه گفته های امام علی علیه السلام نیست، این احتمال نیز نادرست است زیرا کسی که با سخنرانی و خطابه مانوس باشد و ذوق ادبیات عربی داشته و از علم بیان چیزی بداند حتما میان کلام فصیح و غیر آن و همچنین میان کلام فصیح و فصیح تر فرق می گذارد و اگر کتابی به دستش رسد که در آن سخنان جمعی از گویندگان مشهور یا سخنان فقط دو نفر از آنان نوشته

(صفحه ۴۱)

شده باشد حتما میان آن دو سخن فرق می گذارد و شیوه ی سخن گفتن هر کدام را می شناسد، مثلا اگر در لابه لای دیوان شعری تمام کسی ابیاتی را از پیش خود اضافه کند، افراد با ذوق و شعر شناس به راحتی آن اشعار دخیل را تشخیص می دهند. و اگر شما در نهج البلاغه دقت کنید خواهید دید تمام آن همچون آب زلال واحد و با یک شیوه و یک نفس گفته شده و همانند جسم بسیطی است که ماهیت تمام اجزاء آن یکسان است.

نهج البلاغه نظیر قرآن عزیز اول آن همانند وسطش و وسط آن همچون آخرش و هر آیه ای از آن در فن فصاحت و راه و روش و نظم سخنرانی همچون دیگر آیات و سوره ها است و اگر برخی از خطبه های نهج البلاغه ساختگی و فقط قسمتی از آن، سخنان علی علیه السلام بود هرگز اینگونه یکنواخت نبود.

بنابراین با این دلیل واضح و روشن ثابت شد کسانی که گمان می کنند تمام نهج البلاغه یا بخشی از آن ساختگی است، در گمراهی به سر می برند.

از آن گذشته اگر ما این معنی را بپذیریم و

در نهج البلاغه تشکیک کنیم دیگر هیچ اطمینانی به هیچ حدیثی پیدا نخواهیم کرد و در همه چیز و هر نقلی این احتمال خواهد آمد که نادرست باشد و ساخته ی شخصی یا اشخاص دیگری بوده و به پیامبر یا یکی از خلفا به دروغ نسبت داده

(صفحه ۴۲)

شده است و هر پاسخی را که این گوینده نسبت به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا یکی از اصحاب می دهد، یاوران علی علیه السلام می توانند به همان دلیل استدلال کنند در نسبت دادن نهج البلاغه و غیر آن به امیرالمومنین علیه السلام این مطلب بسیار واضح و آشکار است.

صفحه ۴۰، ۴۱، ۴۲.

اسناد نهج البلاغه از دیدگاه شیخ محمد عبده مفتی مصر

شیخ محمد عبده یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت و مفتی مصر در مقدمه شرحش بر «نهج البلاغه» به طور قطع تمام آن را از سخنان امیرالمومنین علیه السلام می شمارد و می گوید: «... ذلك الكتاب الجليل، هو جملة ما اختاره السيد الشريف الرضی رحمه الله من كلام سيدنا و مولانا امیرالمومنین علی بن ابی طالب (كرم الله وجهه) جمع متفرقه و سماه هذا الاسم «نهج البلاغه» و لا اعلم اسما اليق بالدلالة علی معناه منه و ليس فی وسعی ان اصف هذا الكتاب بازید مما دل علیه اسمه و لا ان آتی بشیء فی بیان مزبته فوق ما اتی به صاحب الاختیار»:

«... آن کتاب ارزشمند برگزیده ایست که آن را سید شریف رحمه الله از سخنان آقا و مولایمان امیرالمومنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - گزینش و انتخاب نموده و در یکجا جمع کرده و پراکندگی آنها را بر طرف ساخته و آن را «نهج البلاغه» نامیده است و هیچ نامی را سزاوتر از آن سراغ ندارم که دلالت

بر معانی و محتوای آن کند. و من از توصیف

(صفحه ۴۳)

این کتاب و بیان ویژگیهای آن- بیش از آنچه نامش بر آن دلالت دارد و جز آنچه را که گرد آورنده ی آن گفته است- عاجز و ناتوانم!!».

صفحه ۴۳.

اسناد نهج البلاغه از دیدگاه ابن خلکان

ابن خلکان در کتاب «وفیات الاعیان» جلد ۳، صفحه ی ۳۱۳، در بیان حالات سید مرتضی رحمه الله (برادر سید رضی رحمه الله) می گوید: «... مردم در اینکه چه کسی مجموعه ی (خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار) نهج البلاغه را گردآوری کرده اختلاف کرده اند آیا سید مرتضی این کار را کرده و یا برادرش سید رضی؟ و گفته شده «نهج البلاغه» سخنان علی علیه السلام نیست بلکه ساخته و پرداخته ی همان کسی است که آن را جمع آوری کرده و به علی نسبت داده است و خدا به حقیقت امر داناتر است (و الله اعلم).

و ظاهرا ابن خلکان اولین کسی است که در اعتراض بر نهج البلاغه را گشوده و بذر تشکیک در انتساب آن به امیرالمومنین علیه السلام را افشانده است. و پس از او صفدی در «الوافی بالوفیات» و یافعی در «مرآة الجنان» جلد ۳، صفحه ی ۵۵ و ذهبی در «میزان الاعتدال» جلد ۱، صفحه ی ۱۰۱ و ابن حجر در «لسان المیزان» جلد ۴، صفحه ی ۲۲۳ و برخی دیگر از او پیروی کرده اند و شبهاتی بسیار ضعیف و نادرست مطرح کرده اند و علمای شیعه و اهل سنت در گذشته و حال با ادله علمی و براهین منطقی پاسخ آنها را داده اند.

(صفحه ۴۴)

و در پاسخ به ابن خلکان می گوئیم: او در حقیقت نسبت به نهج البلاغه دو شبهه را مطرح ساخته است:

(الف) اینکه مردم اختلاف کرده اند که آیا سید مرتضی نهج البلاغه را جمع آوری کرده یا سید رضی؟!!!

(ب)

آیا این مجموعه سخنان امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد یا سخنان کسی است که آنها را جمع آوری کرده؟ خواه سید مرتضی باشد یا سید رضی.!!!

و هر دو اشکال او نادرست است، زیرا:

اولاً: هیچ کس نهج البلاغه را به سید مرتضی نسبت نداده و ای کاش ابن خلکان یک نفر از آن کسانی را که چنین اختلافی کرده اند نام می برد!! و با اینکه کتابهای زیادی قبل از «وفیات الاعیان» نوشته شده احدی از این اختلاف نام نبرده است.

و ثانیاً: مسلماً کتابهای «المجازات النبویه» و «حقائق التاویل» و «خصائص الأئمه» از تالیفات سید رضی است و او در این کتابها مکرر یادآور شده است که خودش «نهج البلاغه» را جمع آوری کرده است. (۱).

(صفحه ۴۵)

و همچنین سید شریف رضی رحمه الله بد از بسیاری از خطبه های «نهج البلاغه» مطالبی را با جمله ی «قال الرضی...» بیان کرده و اگر ابن خلکان حتی یک مرتبه این کتاب شریف را مطالعه کرده بود دیگر این شبهه را مطرح نمی نمود، بلکه کسی که کتابی را اصلاً ندیده و از اهل اطلاع درباره ی آن چیزی نپرسیده چگونه می تواند در آن تشکیک کند؟!!!!

و ثالثاً: کتابهای بسیاری قبل از سید رضی رحمه الله تالیف شده که به طور پراکنده بخشی از خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار «نهج البلاغه» یا غالب آنها در آن کتابها موجود است و کلاً از امیرالمومنین علیه السلام روایت شده و این به خوبی نشان می دهد که این کلمات قبل از سید رضی رحمه الله نیز در میان مردم بویژه دانشمندان و راویان حدیث، مشهور و معروف بوده و به عنوان سخنان آن حضرت نقل می شده. (۲) و شاید به همین

(صفحه ۴۶)

جهت سید رضی رحمه الله اسناد آن را حذف کرده است

و حتی به نظر برخی از مورخان آنچه از سخنان امیرالمومنین علیه السلام در میان مردم شهرت داشته خیلی بیش از آن مقداری است که سید رضی رحمه الله آنها را گلچین و انتخاب نموده و در کتاب نهج البلاغه گردآوری کرده است. و لذا در ابتدای کتاب گفته است «المختار من خطب امیرالمومنین علیه السلام» گزیده ای از خطبه های امیرالمومنین علیه السلام.

«جاحظ» دانشمند معروف اهل سنت در کتاب «البیان و التبیان» جلد ۱، صفحه ی ۸۳ می گوید: خطبه های علی- کرم الله وجهه- مدون و محفوظ و مشهور بوده است.

«مسعودی» که یکی از مورخین معروف است و حدود یک قرن قبل از سید رضی می زیسته در «مروج الذهب» جلد ۲، صفحه ی ۴۱۹ درباره ی خطبه های امیرالمومنین علیه السلام: «... و الذی حفظ الناس عنه من

(صفحه ۴۷)

خطبه فی سائر مقاماته اربع ماه و نیف و ثمانون خطبه...» «آنچه مردم از خطبه های آن حضرت در موارد مختلف حفظ کرده اند چهارصد و هشتاد و اندی خطبه است».

«سبط ابن جوزی» که یکی از علمای معروف اهل سنت است در «تذکره الخواص» صفحه ی ۱۲۸، از سید مرتضی رحمه الله نقل می کند که فرموده است: «چهارصد خطبه از خطبه های امیرالمومنین علیه السلام به دست من رسیده است...».

سید عبد الزهراء الحسینی الخطیب قدس سره یکی از علما و محققان نجف اشرف در کتاب ارزشمند خود «مصادر نهج البلاغه و اسانیده» با بررسی دقیق در این کتاب آنچه در نهج البلاغه آمده است از ۱۱۴ کتاب دیگر گردآوری کرده که بیش از بیست کتاب از آنها مربوط به دانشمندان است که قبل از سید رضی می زیستند و حتی برخی از آنان قبل از آن که سید رضی به دنیا آمده باشد آن کتابها را نگاشته اند.

ناگفته نماند خود سید

رضی نیز در نهج البلاغه در برخی از موارد مستند خود را ذکر می کند و جمعا از ۱۵ ماخذ نام می برد. (۳) بنا بر

(صفحه ۴۸)

این هر دو اشکال ابن خلکان نادرست و بی ارزش است.

(۱) از جمله در «المجازات النبویه» ص ۴۰ ذیل حدیث «اغبط الناس عندی مومن خفیف الحاذ... ذو حظ من صلاه» و صفحات ۶۰ و ۱۵۲ و ۱۸۸ و ۲۸۴ و همچنین در «حقائق التاویل» صفحه ی ۱۶۷ و... گفته که خودش «نهج البلاغه را جمع آوری کرده است.

(۲) برخی از محدثین قبل از سید رضی قدس سره خطبه های امیرالمومنین علیه السلام را گردآوری کرده اند از جمله:

۱- ابراهیم بن حکم فزاری «فهرست طوسی، ص ۴»

۲- اسماعیل بن مهران «الفهرست نجاشی، ص ۱۹ و فهرست طوسی، ص ۱۱»

۳- زید بن وهب «فهرست طوسی، ص ۷۲ و المعالم تالیف ابن شهر آشوب، ص ۵۱ و جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۳۴۴».

۴- عبدالعظیم حسنی «الفهرست نجاشی، ص ۱۷۳»

۵- مسعده بن صدقه «الفهرست نجاشی، ص ۲۵۹»

۶- مدائنی «فهرست ابن الندیم، ص ۱۱۴»

۷- عبدالعزیز جلودی «الفهرست نجاشی، ص ۱۶۷»

ولی متأسفانه این کتابها به دست ما نرسیده است. و ظاهراً حارث اعور همدانی - یکی از یاران خاص امیرالمومنین علیه السلام - اولین کسی بوده که خطبه های آن حضرت را به رشته تحریر درآورده، مرحوم کلینی در (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۱) و مرحوم صدوق در (التوحید، ص ۳۱) به اسناد خود از ابواسحاق سبعی و او از حارث اعور روایت کرده که گفت: امیرالمومنین علیه السلام روزی بعد از نماز عصر خطبه ی فصیح و بلیغی را ایراد فرمود مردم از آن خطبه تعجب کردند، (ابواسحاق) گوید به حارث گفتم آیا این خطبه را حفظ کردی؟

پاسخ داد، آن را نوشتم (ابواسحاق) گوید: سپس آن خطبه را از کتابش بر ما املا نمود.

(۳) که این مأخذ عبارتند از:

۱- التاريخ، تالیف «طبری» ۲- البیان و التیین، تالیف «جاحظ» ۳- الجمل، تالیف «واقدی» ۴- حکایه ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام ۵- حکایه ثعلب از ابن الاعرابی ۶- خبر ضرار ضبابی ۷- روایت ابی جحیفه ۸- روایت کمیل بن زیاد نخعی ۹- روایت مسعده بن صدقه «خطبه اشباح» از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام ۱۰- روایت نوف بکالی ۱۱- روایت ابو عبید قاسم بن سلام «درباره ی غریب الحدیث» ۱۲- از خط هشام بن کلبی ۱۳- المغازی، تالیف «سعد بن یحیی اموی» ۱۴- المقامات، تالیف «ابوجعفر اسکافی» ۱۵- المقتضب، تالیف «مبرد».

اسناد نهج البلاغه از دیدگاه ذهبی

چنانکه گفتیم بذر تشکیکی را که ابن خلکان افشاند پس از سالها ثمره اش نمایان گشت و برخی از دانشمندان متعصب از اهل سنت تحقیق نکرده همان اشتباه را مرتکب شدند. از آن جمله ذهبی در «میزان الاعتدال» (جلد ۱، ص ۱۰۲-۱۰۱) در شرح حال سید مرتضی می گوید: «علی بن الحسین موسوی (الشریف المرتضی المعزلی) صاحب تصانیف بسیار در سال (۴۳۰ هـ) در سن ۸۰ سالگی فوت کرد، و او متهم است که کتاب «نهج البلاغه» را وضع کرده و در بسیاری از علوم به طور جدی شرکت داشته و کسی که کتاب او «نهج البلاغه» را مطالعه کند یقین پیدا خواهد کرد که آن به دروغ به امیرالمومنین علیه السلام نسبت داده شده است».

پاسخ

تمام اشکالهایی را که در پاسخ به ابن خلکان گفتیم، بر ذهبی نیز وارد

(صفحه ۴۹)

است و از گفته ی او نیز معلوم می شود که کتاب «نهج البلاغه» را ندیده و مطالعه نکرده و

ندانسته آن را به سید مرتضی نسبت داده است و با بی شرمی و وقاحت سید شریف مرتضی را متهم به دروغ و جعل و تزویر ساخته و عجولانه دو قضاوت نادرست را انجام داده است:

۱- آنجا که گفته: «او (سید مرتضی) متهم است که کتاب «نهج البلاغه» را وضع کرده».

و حال آنکه این کتاب هیچ ارتباطی به سید مرتضی ندارد و کسی که آن را جمع آوری کرده است سید رضی است!!!

۲- آنجا که گفته: «کسی که کتاب او «نهج البلاغه» را مطالعه کند یقین پیدا خواهد کرد که آن به دروغ امیرالمومنین علیه السلام نسبت داده شده است».

این قضاوت نیز نادرست است زیرا هزاران نفر از اندیشمندان و بزرگان شیعه و اهل سنت «نهج البلاغه» را خوانده اند و حتی یک نفر از آنها ادعا نکرده که چنین یقینی برایش حاصل شده باشد.

بلکه چنانکه گذشت ابن ابی الحدید آن دانشمند بزرگ اهل سنت در شرح خطبه ی (الهاکم التکاثر- ۲۲۱) می گوید: «من سوگند می خورم به همان کسی که تمام امتهای به او سوگند یاد می کنند، من این خطبه را از پنجاه سال قبل تاکنون بیش از هزار بار خوانده ام و هر زمان آن را خوانده ام، ترس و وحشت و بیداری عمیقی تمام وجود مرا در بر

(صفحه ۵۰)

گرفت و در قلب من اثر عمیقی گذاشت و در اعضای پیکرم لرزش انداخت...» (۱).

از ذهبی متعصب باید سوال شود چگونه ابن ابی الحدید با خواندن نهج البلاغه یقین نکرده که آن خطبه ها به دروغ به امیرالمومنین علیه السلام نسبت داده شده است، بلکه آیا اینگونه تاثیر معنوی عمیق جز از سخنان شخصیتی همچون علی بن ابی طالب علیه السلام امکان پذیر است!!!؟

(صفحه ۵۱)

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۱، صفحه ی ۱۵۳.

در نهج البلاغه برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد اعتراض واقع شده اند و به آنان توهین و نسبت غضب خلافت داده شده است و از آنجا که تمام صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عادل می باشند لذا به نظر نمی رسد که اینگونه خطبه ها از سخنان امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشد. (۱).

پاسخ:

چنانچه با دلیل و برهان قطعی فاسق بودن و حتی منافق بودن برخی از صحابه ثابت شود، این شبهه ساقط خواهد شد

پس می گوئیم:

«صحابه» در لغت به معنای معاشرت است خواه کوتاه مدت باشد یا دراز مدت، خواه میان دو نفر مسلمان باشد یا میان کافر و مسلمان. (اسدالغابه تالیف ابن اثیر، ج ۱ ص ۳).

و تمام فرق اسلامی بر این نکته اتفاق نظر دارند که لفظ «صحابه»

برحسب اصطلاح تمام کسانی را که اسلام آورده اند یا تظاهر به اسلام کرده اند، شامل می گردد.

بسیاری از اهل سنت تمام صحابه را با همین معنای وسیع عادل می دانند ولی دیگر فرق اسلامی این نظریه را قبول ندارند زیرا هیچ دلیلی بر عدالت تمام صحابه وجود ندارد بلکه در میان صحابه ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همچون یاران تمام پیامبران و دیگر ملل و اقوام، افرادی صالح و شایسته و افرادی فاسق و تبهکار و حتی منافق وجود داشته است و در قرآن کریم به هر سه گروه اشاره شده است و حتی یکی از سوره های قرآن به نام «منافقین» نام گذاری شده است.

بنابراین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سه گروه (عادل، فاسق و منافق) تقسیم می شوند.

و نظریه عدالت تمام صحابه صحت ندارد

زیرا:

اولاً: این نظریه برخلاف قرآن کریم است و با برخی از آیات قرآن در تعارض است و از باب نمونه و مثال سه مورد از آن را یادآوری می‌کنیم:

(مثال اول) خداوند متعال در (سوره ی صف آیه ی ۷) می‌فرماید: (و من اظلم ممن افتری علی الله الکذب و هو یدعی الی الاسلام و الله لا یهدی القوم الظالمین) «و چه کسی در جهان ستمگرتر از آن کس است که با وجود آنکه به سوی اسلام فراخوانده می‌شود او بر خدا افترا و دروغ می‌بندد؟ و خدا هیچ قوم ستمگری را هدایت نخواهد کرد»

(صفحه ۵۵)

این آیه درباره ی عبدالله بن ابی سرح نازل شده (که بعدها از طرف عثمان والی مصر گردید) او همان کسی است که بر خدا افترا بست و پیامبر خورش را هدر ساخت و فرمود: کشتن او مباح است حتی اگر به پرده های کعبه چسبیده باشد.

مولف سیره ی حلیه (در باب فتح مکه) می‌نویسد: عثمان او را در روز فتح مکه نزد رسول خدا آورد و برایش طلب امان کرد رسول خدا مدتی سکوت کرد تا شاید در این فاصله کسی او را بکشد- چنانکه خود آن حضرت بعدا بیان فرمود- ولی کسی به این کار اقدام نکرد و پیامبر مصلحت دانست که به او امان دهد».

(مثال دوم) خداوند متعال در سوره ی توبه (آیه های ۷۷-۵۷) می‌فرماید (و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن الصالحین- فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون- فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اختلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون):

«و از آنان کسانی هستند که با خدا عهد کرده اند که

اگر از کرم خویش به ما عطا کند، قطعاً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد- پس چون از فضل خویش به آنان بخشید بدان بخل ورزیدند و به حال اعراض رو برتافتند- در نتیجه به سزای آنکه با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می گفتند در دل‌هایشان تا روزی که او را دیدار

(صفحه ۵۶)

می کنند- پیامدهای نفاق را باقی گذارد».

این آیات اشاره به داستان ثعلبه است و از رسول خدا خواست تا از خداوند متعال بخواهد به او مالی عطا کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وای بر تو ای ثعلبه مال اندکی که شکرش را به جای آوری، بهتر است از مال زیادی که طاقث شکرش را نداشته باشی.

ثعلبه گفت: به خدائی که تو را مبعوث فرموده سوگند اگر خدا به من مال و ثروتی عطا کند، حتماً حق هر صاحب حقی را به او خواهم پرداخت.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد و خداوند به وی ثروت زیادی روزی فرمود و رفته رفته ثروتش بسیار زیاد شد و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زکات اموالش را طلب کرد ثعلبه بخل ورزید. و گفت زکات نوعی جزیه است و من مسلمانم و نباید جزیه بدهم و زکات مالش را پرداخت.

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثعلبه زکات مالش را نزد ابوبکر فرستاد، لکن ابوبکر آن را نپذیرفت و در زمان عمر برای او فرستاد عمر نیز آن را نپذیرفت تا آن که ثعلبه در زمان عثمان به هلاکت رسید. (۲).

(مثال سوم) خداوند

متعال در سوره ی سجده آیه ی ۱۸ می فرماید:

(صفحه ۵۷)

(افمن کان مومنا کمن فاسقا لا یستوون) آیا کسی که مومن است همچون کسی است که نا فرمان است؟ یکسان نیستند.

به اجماع مفسران و محدثان شیعه و اهل سنت مقصود از مومن در این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است و مراد از فاسق، ولید بن عقبه است (البته همین ولید فاسق از طرف عثمان والی کوفه شد و سپس از طرف معاویه و یزید والی مدینه گردید) (۳).

آیا می شود عدالت تمام صحابه را پذیرا شویم و حال آنکه:

در مثال اول بیان شده که عبدالله بن ابی سرح بر خدا افترا زده و قصد تحریف کتاب خدا را داشته و او از تمام خلق ستمکارتر است و محال است که هدایت شود زیرا که خداوند گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد؟

و در مثال دوم خداوند بر نفاق درونی ثعلبه حکم کرده و فرموده که او از دروغگویان است.

و در مثال سوم بیان فرموده که ولید بن عقبه فاسق و اهل آتش است و برای او نجاتی از آتش جهنم نیست. «او کسی است که در زمان استانداریش در کوفه نماز صبح را (در اثر مستی) چهار رکعت خواند و گفت اگر بخواهید بیشتر می خوانم» ولی در عین حال برخی از

(صفحه ۵۸)

اهل سنت معتقدند که این هر سه نفر (عبدالله بن ابی سرح، ثعلبه و ولید بن عقبه) چونکه از صحابه می باشند پس عادلند و تکذیب آنان جایز نیست، بلکه محکوم به پاکی و نزاهت بوده و اهل بهشتند و هیچ کدام داخل جهنم نخواهند رفت،

آیا پذیرفتن حکم خدا سزاوارتر است یا تقلید کور کورانه و قول بدون در تعارض است از

جمله:

۱- «ذوالثدیة» که از صحابه ی ظاهر زاهد و عابد بود و مردم از کثرت عبادت او در شگفت بودند نمونه ی جالبی برای تعارض نظریه ی عدالت تمام صحابه با سنت نبوی است زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره می فرمود: او مردی است که در چهره اش اثری از شیطان است.

ابن حجر عسقلانی در «الاصابه فی تمییز الصحابه» ج ۱ ص ۴۳۹. نقل می کند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را فرستاد تا او را بکشد، ولی ابوبکر او را در حال نماز دید و او را نکشت و برگشت. سپس آن حضرت عمر را فرستاد تا او را بکشد و او هم نافرمانی کرد و او را نکشت، سپس علی بن ابی طالب علیه السلام را فرستاد، لکن علی علیه السلام او را نیافت چون از مسجد بیرون رفته بود. آیا مگر می شود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفرماید در چهره یک (صحابی عادل) اثری از شیطان است و دستور

(صفحه ۵۹)

دهد که او را به قتل رسانند؟

البته همین «ذوالثدیة» از دشمنان سرسخت علی بن ابی طالب علیه السلام بود و رهبر خوارج گشت و در جنگ نهروان کشته شد (به همان گونه ای که قبلا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی طالب علیه السلام خبر داده بود).

۲- (احمد بن شعیب نسائی در خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب- کرم الله وجهه- ص ۲۳۸ (باب ۵۹ حدیث ۱۷۹) از ابوسعید روایت کرده که گفت ما نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و آن حضرت غنائمی را تقسیم می کرد، در این حال ذوالخویصره که مردی از بنی تمیم

بود وارد شد و گفت: یا رسول الله به عدالت رفتار کن!! آن حضرت فرمود: اگر من به عدالت رفتار نکنم پس چه کسی به عدالت رفتار می کند؟ اگر من عدالت نکنم بد عمل کرده ام و زیانکار خواهم بود عمر اجازه خواست او را بکشد، پیامبر اجازه نداد و فرمود: او یارانی دارد که نماز و روزه ی آنان بگونه ایست که شما نماز و روزه خود را در مقابل آنان ناچیز می دانید، اینان قرآن می خوانند ولی از حنجره و گلویشان تجاوز نمی کند. از اسلام خارج می شوند همان طوری که تیر از بدن شکار خارج شود و هیچگونه آرایش پیدا نکند و اگر تیرانداز به نوک و سر تا سر تیر خود نگاه کند چیزی بر آن نبیند. نشانه آنان مرد سیاه چهره ای است که یکی از بازوانش همانند پستان زنان و یا قطعه گوشتی در حرکت است (همان ذوالثدیة) اینان بر بهترین مردم خروج می کنند.

(صفحه ۶۰)

ابوسعید گوید: شهادت می دهم که این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم و همچنین شهادت می دهم که علی بن ابی طالب علیه السلام با آنان جنگ نمود و من همراه او بودم (بعد از پایان جنگ) آن حضرت دستور داد در جمع کشته شدگان آن مرد را پیدا کنند، او را پیدا کردند و آوردند من نگاه کردم او را به همان گونه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توصیف کرده بود یافتم.

(مثال سوم) در سیره ی ابن هشام (ج ۳ ص ۲۳۵) آمده است که گروهی از صحابه در خانه ای گرد آمده بودند و مردم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

باز می داشتند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند که آن خانه را به آتش کشیدند.

(مثال چهارم) «متقی هندی» در «کنز العمال» گوید: «حکم بن عاص بن امیه عموی عثمان بن عفان و پدر مروان بن الحکم کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را و آنکه در صلب او بود لعن کرد» و فرمود:

وای بر امت من از کسانی که در صلب حکم بن عاص می باشند.

و در حدیث ام المومنین «عائشه» آمده است که به مروان گفت: گواهی می دهم که رسول خدا پدرت و تو را که در صلب او بودی لعنت کرد.

حکم بن عاص را رسول خدا از مدینه منوره به «مرج» در نزدیکی طایف تبعید کرد و ورود او را به مدینه تحریم فرمود.

(صفحه ۶۱)

عثمان بن عفان بعد از رحلت رسول خدا نزد ابوبکر برای عمویش «حکم بن عاص» شفاعت کرد تا اجازه دهد به مدینه برگردد، لکن او نپذیرفت، پس از او نزد عمر شفاعت کرد، او نیز نپذیرفت ولی چون عثمان خودش بر اریکه ی قدرت نشست و به خلافت رسید، عمویش حکم بن عاص را با عزت و احترام - برخلاف فرمان پیامبر و سیره ی شیخین - به مدینه آورد، یکصد هزار درهم نیز به او بخشید و فرزندش مروان را مشاور خود قرار داد سرانجام همین مروان با عملکرد خود اسباب کشته شدن خلیفه را فراهم ساخت، مردم به مروان لقب «خیط باطل» یعنی نخ باطل داده بودند و همین مروان بعدها به عنوان خلیفه ی مسلمین در شام قدرت را در دست گرفت.

(مثال پنجم) در سیره ی ابن هشام آمده است «دوزاده نفر از صحابه که

منافق بودند برای تفرقه در میان مسلمانان مسجد ضرار را ساختند و گفتند که این مسجد را برای رضا و خشنودی خدا ساخته ایم و به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن مرکز توطئه علیه اسلام و مسلمین تخریب شد.

موارد گذشته که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردیم و دهها مثال دیگر به خوبی بر (نظریه ی عدالت تمام صحابه) خط بطلان می کشد زیرا قطعاً کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور قتل آنان را صادر می فرماید و یا خانه ی آنها را بر سرشان تخریب و آتش می زند عادل نیستند. و همچنین کسانی

(صفحه ۶۲)

که به گواهی قرآن کریم مسجد ضرار را مسازند و قصد ایجاد تفرقه میان مسلمانان را دارند با اینکه منافق می باشند چگونه می توان گفت عادلند عدالت آنان با سنت نبوی مخالف است.

حال کدام یک را باید پذیرفت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا تقلید کور کورانه ی مقلدین.

خلاصه: با توجه به آنچه گذشت و ثبوت بطلان نظریه ی عدالت تمام صحابه شبهه ی گذشته بر نهج البلاغه نیز ساقط می شود زیرا چه مانعی دارد که امیرالمومنین علیه السلام بنا به دلایلی از برخی صحابه ی پیامبر انتقاد کند و از عملکرد آنان ناراضی باشد.

و در عین حال آن حضرت از صحابه ی با وفای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تجلیل شایانی کرده و عالی ترین توصیف را برای آنان ذکر نموده است.

آنجا که می فرماید: (لقد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم فما رای احدا یشبههم...) (۴) «همانا یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم

را بگونه ای دیدم که هیچ کس را همانند آنان نمی نگرم، آنها صبح می کردند در حالی که موهای ژولیده و چهره های غبار آلوده داشتند، شب را تا صبح در حال سجده و قیام به عبادت می گذراندند، و پیشانی و صورت خود را- به نوبت- در پیشگاه خدا بر خاک می ساییدند (گاهی پیشانی و گاهی رخسار خود را روی

(صفحه ۶۳)

خاک می نهادند) از یاد معاد چنان مضطرب و ناآرام بودند که گویا بر آتش ایستاده اند پیشانی آنان از طول سجده مانند زانوی بزان پینه بسته بود، اگر نام خدا برده می شد چنان می گریستند که گریبانهای آنان تر می شد و همچون درخت در روز تندباد می لرزیدند از کیفی که از آن بیم داشتند و پاداشی که به آن امیدوار بودند.

(۱) نقل از مقدمه ی شیخ محی الدین عبدالحمید بر شرح نهج البلاغه شیخ محمد عبده.

(۲) تفسیر فتح القدير شوکانی، ج ۲، ص ۱۸۵ و تفسیر ابن کثیر دمشقی ج ۲ ص ۲۷۳ و تفسیر خان ج ۲ ص ۱۲۵ و در حاشیه ی آن تفسیر بغوی و تفسیر طبری ج ۶ ص ۱۳۱.

(۳) شواهد التنزیل حسکاتی حنفی ص ۴۵۳-۴۴۵ و ۶۲۶-۶۱۰. و مناقب مغازلی ص ۳۲۴ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و الکشاف زمحشری ج ۳ ص ۵۱۴ و...

(۴) نهج البلاغه، خطبه ی ۹۷، ص ۱۴۵-۱۴۳، چاپ دار الثقلین- قم.

شبهه ی ۰۰۲

طولانی بودن برخی از خطبه ها و نامه های نهج البلاغه مانند خطبه ی اشباح و خطبه ی قاصعه و عهد نامه ی مالک اشتر و... و چونکه چنین سخنرانیها و نامه نگاریهای طولانی در صدر اسلام مرسوم نبوده بنابراین در انتساب آن به امیرالمومنین علیه السلام تشکیک می شود.(۱).

پاسخ:

طولانی بودن سخنرانی و یا کوتاه بودن آن و همچنین همیشه

یکنواخت صحبت کردن، چیزی نیست که نیاز به حدیث و دستورالعمل صحبت کردن، چیزی نیست که نیاز به حدیث و دستورالعمل داشته باشد و در صدر اسلام سخنرانان همه رقم سخن می گفتند برخی بیشتر طولانی و کمتر کوتاه و برخی برعکس آن و این

(صفحه ۶۴)

شخص سخنران بوده که بر اطاله ی سخن یا کوتاه سخن گفتن برحسب شرایط تصمیم می گرفته است.

و حتی خود کسانی که این شبهه را مطرح کرده اند به این حقیقت معترفند که هیچ دلیلی بر نفی خطبه های طولانی ندارند و می گویند:

«ما هیچ وقت نمی گوئیم که طولانی بودن خطبه به این اندازه از نظر عقلی ممنوع است...»

بلکه «جاحظ» در (البيان والتبيين ج ۱ ص ۵۰) می گوید: «روایت کرده اند که قیس بن خارجه بن سنان، روزی از صبح تا شب خطبه خواند و هیچ یک از سخنانش تکراری نبود نه در لفظ و نه در معنی.»

زکی مبارک در «النثر الفنی» جلد ۱ ص ۵۹ می گوید: سبحان وائل (۲). همان سخنرانی که طولانی بودن سخنرانیهایش معروف بوده و گاهی نصف روز سخنرانی می کرده و در عین حال خطبه های کوتاهی نیز از او نقل شده است.

بنابراین خطیبان- در صدر اسلام و پس از آن تا زمان حاضر- طبق فطرت و بر اساس شرایط زمانی و مکانی بر اطاله ی سخن یا کوتاهی آن تصمیم می گرفتند.

خطبه ها و نامه های علی بن ابی طالب علیه السلام نیز همین گونه بوده است

(صفحه ۶۵)

گاهی همچون عهد نامه ی مالک اشتر در اثر شرایط حاکم بر مصر مصلحت بر اطاله ی سخن است و گاهی شرایط اقتضا می کند که کوتاه سخن گوید.

و جاحظ می گوید: «عمر اهل خطبه های طولانی نبود و صاحب خطبه های طولانی علی بن ابی طالب است» پس

این شبهه و اشکال نیز نادرست است.

(۱) نقل از «اثر التشیع الادب العربی»، ص ۶۶.

(۲) یکی از سخنرانان معروف زمان معاویه که در شام می زیست.

شبهه ی ۰۰۳

نهج البلاغه دارای سجع و قافیه ی خاصی است و مشتمل بر تقسیمات عددی است نظیر «الاستغفار علی سته معان» (استغفار بر شش معنی است) و همچنین «الایمان علی اربع دعائم...» ایمان بر چهار پایه استوار است و مانند آن و کسی در صدر اسلام با آن آشنائی نداشته و پس از سپری شدن دوران جاهلیت و شکوفائی ادبیات عربی جدید در دوران عباسی و شهرت آن میان مردم. سید رضی کتاب نهج البلاغه را بر این منوال تالیف کرده است. (۱).

پاسخ: با سجع و قافیه سخن گفتن اگر طبیعی و بدون تکلف باشد و روان و

(صفحه ۶۶)

سلیس بوده و بر مستمع گران نیاید دلیل بر فصاحت و بلاغت و از محسنات کلام به شمار می آید و اگر با سجع و قافیه سخن گفتن عیب و نقص کلام می بود پس چرا قرآن کریم و احادیث نبوی و کلمات بسیاری از فصیحان و بلیغان عرب مشتمل بر آن است.

در قرآن کریم برخی از سوره ها دارای آهنگ و وزن عجیبی است نظیر سوره ی والشمس، والذاریات، والطور، والنجم و...

و همچنین بسیاری از سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارای سجع و قافیه ی خاصی است.

نظیر فرموده ی آن حضرت: (الا- ادلکم علی خیر اخلاق الدنیا و الا-خره؟ تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تعفو عنم ظلمک). (تحف العقول ص ۴۵).

و نیز فرموده: (افشو السلام و اطعموا الطعام و صلوا الارحام و صلوا باللیل و الناس نیام).

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم نقل شده که فرموده: قیس بن ساعد الایادی گفته است:

(ایها الناس اسمعوا وعوا، من عاش مات و من مات فات و کل ما هو آت آت، لیل داج و نهار ساج و سماء ذات ابراج...).

بنابراین با سجع و قافیه بودن نهج البلاغه دلیل قوت اسناد آن است و نه دلیل ضعف آن.

(صفحه ۶۷)

و همچنین وجود تقسیمهای عددی در نهج البلاغه موجب هیچ اشکالی نیست زیرا در صدر اسلام اینگونه تقسیمها در سخنان فصیحان و بلیغان متعارف بوده و در بسیاری از احادیث نبوی نظیر آن نقل شده است از آن جمله:

در ارشاد القلوب دیلمی ص ۲۳۳، آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: (سته اشیاء حسنه و لکنها من سته احسن، العدل حسن و هو من الامراء احسن و الصبر حسن و هو من الفقراء احسن...) «شش چیز خوب است ولی آنها از شش گروه بهتر است:

عدالت خوب است و آن از حاکمان بهتر است و صبر خوب است و آن از مستمندان بهتر است و پرهیزگاری خوب است و آن از دانشمندان بهتر است و سخاوتمندی خوب است و آن از ثروتمندان بهتر است و توبه خوب است و آن از جوانان بهتر است و حیا (عفت) خوب است و آن از زنان خوبتر است».

و در حدیث دیگری آمده است: (معشر المسلمین ایاکم و الزنا ففیه ست خصال...).

ای مسلمانان از زنا پرهیزید همانا در آن شش خصلت است، سه خصلت آن در دنیا و سه خصلت در آخرت، اما آنچه در دنیا است:

۱- آبرو را می ریزد. ۲- فقر می آورد. (موجب تهیدستی می شود) ۳- عمر را کوتاه می کند. و اما آنچه

در آخرت است:

(صفحه ۶۸)

۱- موجب خشم و غضب الهی است. ۲- باعث سختگیری در حساب روز قیامت است. ۳- عذاب آتش ابدی را در پی دارد. در تحف العقول نیز حدیثی را می خوانیم که در بیان بیست و چهار خصلت آمده که در آن برای هر خصلت چندین ویژگی و علامت ذکر شده است.

در احادیث بسیار دیگری اینگونه تقسیمهای عددی آمده است کسانی که طالب آنها می باشند به کتاب «الخصال» تالیف شیخ صدوق رحمه الله و «المواعظ العددیه» مراجعه کنند.

لازم به ذکر است آنچه از این قبیل تقسیمها در نهج البلاغه آمده دارای سند معتبر و متواتر است، بنابراین، این شبهه نیز ناتمام است.

(۱) «اثر التستیع فی الادب العربی»، ص ۵۶. و «الامام علی» تالیف احمد زکی صفوت ص ۱۳۱.

شبهه ی ۰۰۴

در نهج البلاغه سخن از- وصایت و وصیت- و وصی بودن علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است و این گونه واژه ها تنها در سخنان سید رضی است و قبل از او به کار نمی رفته و این خود دلیل آن است که نهج البلاغه به علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت داده شده است و از سخنان او

(صفحه ۶۹)

نمی باشد.(۱).

پاسخ:

موضوع وصیت کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و وصی بودن امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام مطلب مشهوری است میان مردم قبل از زمان سید رضی رحمه الله و پس از آن زمان.

و در اغلب کتب تفسیر و حدیث و تاریخ و کلام و شعر از آن نام برده شده است و موضوعی نیست که بر کسی پوشیده باشد.

علامه ی امینی قدس سره در یازده جلد کتاب الغدیر شعراء الغدیر را از زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و

سلم تا این زمان گردآوری کرده و حدیث غدیر متواتر میان شیعه و اهل سنت- و مورد قبول تمام مسلمانان- یکی از قوی ترین ادله وصی بودن علی علیه السلام است.

اگر در اسلام بر هر مسلمان لازم است نسبت به مال و ثروت و دیون خود وصیت کند و وصی تعیین نماید- تا آنجا که در صحیح بخاری (ج ۳ ص ۲) و صحیح مسلم (ج ۴ ص ۱۰) آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ مسلمانی- اگر ثروتی داشته باشد- حق ندارد دو شب بر او بگذرد مگر آنکه وصیتش را نوشته و نزدش باشد».

(صفحه ۷۰)

و در صحیح مسلم افزوده: ابن عمر گفت: از آن زمانی که این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم شبی بر من نگذشت مگر آنکه وصیتم نزدم بود.

- پس چرا وصیت را نسبت به خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شریعت ماندگار اسلام و آنچه موجب تامین سعادت دنیا و آخرت مسلمانان است انکار کنیم بویژه آنکه مردم قدرت تشخیص و انتخاب آن فرد صالح و شایسته ای جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و زعامت مسلمین را ندارند. پس بناچار باید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با انتخاب خدای متعال که «علام الغیوب» است جانشین و خلیفه ی پس از خود را تعیین کند و امامانی (همچون خود پیامبر اسلام) معصوم از هر گونه گناه و خطا تا روز قیامت پرچم داران اسلام و مفسران قرآن و مبیان احکام الهی و شریعت آسمانی بوده باشند.

آیا معقول است گفته شود

ابوبکر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مصالح امت اسلامی آگاه تر بوده لذا وصیت کرد که عمر پس از او خلیفه ی مسلمانان باشد؟

آیا ممکن است بگوئیم «عائشه» ام المومنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به مصالح مسلمانان دلسوزتر بوده لذا به عبدالله بن عمر می گوید: فرزندم سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو امت محمد را بدون سرپرست نگذارد و کسی را به جانشینی خود تعیین کند چونکه من می ترسم اگر آنها را به حال خود رها سازد دچار فتنه و آشوب شوند.

(صفحه ۷۱)

«الامامه و السیاسه» تالیف ابن قتیبہ دینوری، ج ۱ ص ۲۲.

آیا عبدالله بن عمر مثل ترک جانشین را بهتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می داند ابن سعد در (طبقات ج ۳ ص ۲۴۹) از عبدالله بن عمر نقل می کند که به پدرش گفت: کسی را به جانشینی خود تعیین کن، عمر گفت: چه کسی را خلیفه ی خود بگردانیم؟ عبدالله گفت: تلاش کن کسی را پیدا کنی تو که خدای آنها نیستی؟ آیا این چنین نیست که اگر تو سرپرست زمینهای کشاورزی خود را فراخوانی، آیا دوست نداری کسی را به جانشینی خود بگمارد تا زمانی که به آنجا بازگردد؟ عمر گفت: آری عبدالله بن عمر گفت: آیا اگر چوپان گوسفندان را فراخواندی، آیا دوست نداری کسی را به جانشینی خودش تعیین کند تا زمانی که برگردد؟ لذا عمر تصمیم گرفت شورای شش نفری جهت انتخاب رهبر تشکیل دهد.

آیا معاویه بن ابی سفیان ترس آن را دارد که امت محمد را همچون گوسفندان بدون شبان رها کند و

لذا به جانشینی یزید وصیت می کند؟ ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به آینده ی امت خود بی تفاوت بود و این ترس را نداشت؟ «تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷۰».

آیا ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسلام نوپا و امت مسلمان را رها ساخته باشد و آنان را همچون گوسفندان بدون شبان به حال خود وا گذاشته باشد؟ هرگز بلکه او به فرمان خدا وصیت کرده و جانشین

(صفحه ۷۲)

خود را تعیین نموده.

خداوند متعال به رسولش می فرماید:

(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ...).

«ای پیامبر آنچه از جانب پروردگار به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد...» (۲).

اگر بخواهیم در اینجا احادیثی را که در مورد وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است ذکر کنی و در این باره به تفصیل سخن گوئیم دهها جلد کتاب خواهد شد ولی به عنوان نمونه به ذکر یک حدیث و به قطره ای از دریا اکتفا می کنیم:

ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابی طالب» ج ۳ ص ۴۷ به نقل از کتاب «الولایه» تالیف محمد بن جریر طبری روایت می کند که سلمان فارسی گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتم یا رسول الله هیچ پیامبری نبوده جز آنکه وصی و جانشین داشته، پس وصی و جانشین شما کیست؟ فرمود: وصی و خلیفه من و بهترین کسی که من پس از خود به جا می گذارم آنکه دیون مرا می پردازد و به وعده ها من

عمل می کند (اگر)

(صفحه ۷۳)

به کسی وعده داده ام که به او چیزی را بدهم او آن را خواهد داد) علی بن ابی طالب است.

محقق ارجمند جناب آقای سید عبد الزهراء حسینی خطیب در کتاب ارزشمند «مصادر نهج البلاغه و اسانیده» (ج ۱۶۲- ۱۴۲) بیش از هفتاد حدیث از کتابهای اهل سنت نقل کرده که در آن لفظ وصی و وصایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است.

و همچنین علامه امینی قدس سره در کتاب معتبر «الغدیر» نام دهها کتاب را که تالیف برخی از آنها پیش از تولد سید رضی رحمه الله بوده از قرن اول هجری تا کنون به نام «الوصیه» و «الولایه» تالیف شده ذکر نموده است.

آیا بعد از این همه احادیث اشعار و کتابهایی که قبل از زمان سید رضی رحمه الله و پس از آن پیرامون وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است هیچ عاقلی به خود اجازه می دهد که چنین شبهه ای را مطرح کند و بگوید: نهج البلاغه سخنان سید رضی است چونکه او اول کسی است که از وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی طالب علیه السلام سخن گفته. (۳).

(صفحه ۷۴)

بنابراین، این شبهه نیز ناتمام است.

(۱) «اثر التشیع فی الادب العربی»، ص ۵۶ و «الامام علی» تالیف احمد زکی صفوت ص ۱۳۱.

(۲) سوره ی مائده، آیه ی ۶۷.

۱- البته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با وصی و جانشین خود این عهد و پیمان را بسته بود که آماده ی پیمان شکنی و خیانت امت باشد و اینکه امامت او را نخواهند پذیرفت.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (ج ۱۱ ص

۲۱۶) به سند خود از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده که فرموده: «از آنچه پیامبر با من عهد کرده این است که پس از من به تو خیانت خواهد شد (مما عهد الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الامة ستعذر بک من بعدی) حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۱۴۲-۱۴۰ پس از نقل این حدیث آن را صحیح شمرده است و حدیث دیگری را نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: «پس از من مشکلات فراوانی خواهی داشت علی علیه السلام گفت: آیا دینم سالم خواهد بود؟ فرمود: «آری همراه با سلامت دینت می باشد» حاکم و ذهبی این حدیث را صحیح شمرده اند.

علامه ی امینی رحمه الله در «الغدیر» ج ۷ ص ۱۷۳، از «کنوز الدقائق» تالیف مناوی ص ۱۸۸ نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: یا علی پس از من تو گرفتار خواهی شد ولی با آنان نجات.

برای اطلاع بیشتر به کتابهای ذیل مراجعه شود: «المراجعات» تالیف سید شرف الدین «اصل الشیعه و اصولها» تالیف کاشف العطاء، «عقائد الامامیه» تالیف محمد رضا مظفر، «ثم اهدیت» تالیف تیجانی و...

شبهه ی ۰۰۵

در نهج البلاغه با دقت تمام اوصاف طاووس، مورچه، خفاش و... بیان شده و اصطلاحات فلسفی همچون (این) و (کیف) و مانند آن به کار رفته و علما و ادبا و شعرای صدر اسلام از این معانی دقیق و اصطلاحات جدید چیزی نمی دانستند و مسلمانان پس از ترجمه ی کتابهای حکمت و داستانهای یونان و فارس - در دوران عباسی - آنها را آموختند.

(صفحه ۷۵)

و اینگونه خطبه ها به زمان سید رضی

رحمه الله بیشتر متناسب است تا زمان امیرالمومنین علیه السلام.(۱).

پاسخ:

کسانی که این شبهه را مطرح کرده اند هیچ دلیل علمی بر آن ندارند آیا می توان گفت که دقت تخیل و زیبایی توصیف، منحصر به این قوم و یا آن قوم است؟ آیا اشعار عرب جاهلی و صدر اسلام مملو از اینگونه دقتها و تخیلات نیست؟ آیا کسی که از کودکی ملازم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و در هر زمان و هر مکانی هر آیه ای که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل می شد آن را به خوبی فرا می گرفته و تفسیر آن را از آن حضرت می آموخته و کلمات حکیمانه ی پیامبر را می شنیده، بر دیگران برتری ندارد؟ آیا کسی که همه روزه سحرگاهان یک ساعت اختصاصی داشته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسرار الهی را به او می آموخته، همانند دیگران است؟(۲).

البته ممکن است گفته شود ما می پذیریم که خطبا و شعرای جاهلیت و صدر اسلام در اثر ذوق سرشار توان توصیف اسب و شتر و حتی مورچه و ملخ را داشتند، ولی از کجا می توانستند طاووس را

(صفحه ۷۶)

توصیف کنند با اینکه در مدینه طاووسی وجود نداشت و چگونه امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ی ۱۶۵ در توصیف طاووس و کیفیت جفت گیری آن می فرماید: «احلیک من ذلک علی معاینه...» من تو را از چیزی که بالعیان دیده ام خبر می دهم و بر شنیده ها حواله نمی دهم.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۲۷۰ در پاسخ به این اشکال می گوید: «اگر چه در مدینه طاووس نبوه، ولی در کوفه که پایتخت اسلام شده بود و از تمام نقاط جهان

همه چیز به آنجا آورده می شد، چرا در آنجا طاووس نباشد و با بودن یک جفت نر و ماده مشاهده ی جفت گیری آنها کار دشواری نیست».

بلکه همچنانکه متعال به اولین پیامبر آدم ابوالبشیر اسماء و خواص اشیاء را آموخت به آخرین پیامبر نیز حقائق امور و علوم اولین و آخرین را تعلیم داد و آن حضرت آنها را به وصی خود منتقل ساخت و او را به عنوان دروازه ی شهر علم خویش به مردم معرفی کرد و فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» بنابراین هیچ مانعی ندارد که امیرالمومنین علی علیه السلام از چیزهایی همچون کسی که با چشم خود دیده خبر دهد و از آن به تفصیل سخن گوید در حالی که دیگران هیچ اطلاعی از آن ندارند.

بنابراین، این شبهه نیز ناتمام است.

(صفحه ۷۷)

(۱) مقدمه شیخ محیی الدین عبدالحمید بر شرح نهج البلاغه شیخ محمد عبده.

(۲) «خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه-»، ص ۱۶۸، باب ۳۷ حدیث ۱، (چاپ دارالثقلین - قم).

شبهه ی ۰۰۶

برخی از خطبه های نهج البلاغه مشتمل بر اخبار گذشتگان و امم سابقه است و همچنین مشتمل بر پیش گوئی و خیر از اتفاقات آینده است نظیر (تسلط حجاج بر کوفه و احداث شهر بغداد و هجوم چنگیز خان و تسلط تاتار و مغولها بر شهر بغداد و...) و از شخصیتی همچون علی بن ابی طالب علیه السلام بعید به نظر می آید که ادعای علم غیب کند چونکه علم غیب مخصوص خدا است چنانچه در قرآن کریم می فرماید (و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو...) (سوره ی انعام، آیه ۵۹) نزد او است کلیدهای غیب و جز او هیچ کس به آنها آگاهی ندارد. و احتمالاً این خبرها (اخبار

الملاحم) را پس از وقوع سید رضی و یا دیگری به نهج البلاغه اضافه کرده است و به امیرالمومنین علیه السلام نسبت داده شده است.

پاسخ:

(اولاً): با توجه به آنچه در پاسخ از شبهه پنجم گفته شد بدون شک امیرالمومنین علیه السلام از مسائل پنهان گذشته و اتفاقات آینده اطلاع دقیق و صحیح داشته است، آن هم نه از روی نتیجه گیری از مقدمات و علل ظاهری بلکه در اثر آموزشهای ربانی و بهره گیری از علوم نبوی که (علمه شدید القوی) و برای مردم بر حسب اقتضای مصلحت گوشه ای از آن

(صفحه ۷۸)

علوم را بیان می کرد و قضاوتهای محیر العقول آن حضرت نمونه ای از آن است.

علامه امینی قدس سره در (الغدیر ج ۵ ص ۵۹-۵۲) بهترین پاسخ را به این شبهه داده است که ما در اینجا خلاصه ای از آن نقل می نمائیم:

«علم به غیب و آنچه در پس پرده است و دانستن اتفاقات گذشته و آینده برای تمام انسانها همچون علم به شهود امکان پذیر است. مشروط به اینکه آن را از عالمی که خداوند متعال به او حقائق را آموخته اقتباس نمایند و هیچگونه مانعی در آن نیست.

آیا مگر آنچه را که مومنین به آن اعتقاد دارند از قبیل: ایمان به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران الهی و روز قیامت و بهشت و دوزخ و زندگانی پس از مرگ و لقاء پروردگار و محاسبه در روز رستاخیز و ثواب و عقاب و حور و قصور و تمام اینها از مصادیق ایمان و علم به غیب نیست؟ بلکه خداوند در وصف متقین می فرماید (... الذین یؤمنون بالغیب...)(۱).

و نیز فرموده: (جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغیب...)(۲).

البته از آنجا

که مقام نبوت و منصب رسالت الهی اقتضا دارد که شخص نبی بیش از دیگران از ماجراهای گذشته و اتفاقات آینده آگاه

(صفحه ۷۹)

باشد خداوند انبیاء و اولیاء خاصش را از اسرار بیشتری آگاه می سازد لذا می فرماید: (و کلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک...): (۳) «و هر یک از سرگذشتهای پیامبران خود را که بر تو حکایت می کنیم چیزی است که دلت را بدان استوار می گردانیم...» و از این رو داستانهای پیامبران گذشته را برای پیامبرش بازگو کرده و پس از بیان داستان مریم در سوره ی آل عمران آیه ۴۴ و داستان برادران یوسف در سوره ی یوسف آیه ی ۱۰۲ می فرماید (ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک) «این ماجرا از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم» و همچنین پس از نقل داستان نوح (در سوره هود آیه ۴۹) می فرماید: (تلک من انباء الغیب نوحیه الیک) «این از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم».

بدیهی است که خداوند متعال اینگونه علم غیب را فقط به انبیاء و اولیاء خاصش عنایت می فرماید و دو آیه ی شریفه (۲۶) و (۲۷ سوره ی جن) گواه این مدعا است (عالم الغیب فلا ینظهر علی غیبه احدا، الا من ارتضی من رسول... «دانای نهان غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند.

و همچنین در سوره ی بقره، آیه ۲۵۵ می فرماید: (... یعلم ما بین یدیهما و ما خلفهما و لا یحیطون بشیء من علمه...):

(صفحه ۸۰)

«خدا آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می داند و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد احاطه نمی یابند...».

نتیجه:

گرچه آیه شریفه

(و عنده مفاتيح الغيب) که در بیان اصل شبهه به آن استدلال شده است دلالت دارد که علمی غیب مخصوص خدا است و کسی از آن اطلاعی ندارد. ولی در آیات دیگر قرآن برگزیدگان خدا و کسانی که مشیت الهی به آگاهی آنان به علمی غیب تعلق گرفته است ثنا شده اند. بنابراین (انبیاء، اولیاء و مومنین) به گواهی قرآن کریم دارای علم غیب می باشند ولی بهره ی انبیاء و اولیاء بیش از سایر مومنین است. و در عین حال علم غیب آنان دارای چند ویژگی است:

۱- به هر اندازه ای که باشد باز هم به لحاظ (کمی و کیفی) محدود به حدود خاصی است.

۲- اکتسابی و عارضی است و ذاتی نیست.

۳- مسبوق به عدم است و ازلی نیست و دارای انتها است و سرمدی نمی باشد. (دارای ابتدا و انتها است و ازلی و سرمدی نیست).

۴- نشأت گرفته از فیض جود الهی است و مطابق واقع و حقیقت است.

البته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و وارثان (ائمہ معصومین علیه السلام) در

(صفحه ۸۱)

عمل کردن بر طبق آنچه را که می دانند و حتی آگاه ساختن دیگران به بخشی از آن نیاز به دستور خدای متعال دارند و هر یک از این سه مرحله (۱- علم به غیب، ۲ عمل بر طبق آن، ۳- اعلام به دیگران) جدای از هم می باشد و علم به غیب هیچگاه مستلزم عمل بر طبق آن نیست و همچنین اعلام تمام یا بخشی از آن به مردم هیچ ضرورتی ندارد و منوط به تشخیص مصلحت است.

لازم به ذکر است چونکه مساله علم غیب داشتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و

ائمه معصومین علیه السلام یکی از مسائل اعتقادی بسیار مهم است لذا نیاز به توضیح بیشتری دارد پس می گوئیم:

کسی از همه چیز با خبر است که در هر زمان و هر مکان حاضر و ناظر باشد و بر تمام اشیاء احاطه ی کامل داشته باش و او تنها ذات پاک خداوند متعال است، او است که استقلالاً و به صورت نامحدود از آنچه بوده و خواهد بود آگاه است.

اما غیر او که وجودش محدود به زمان و مکان معینی است طبعاً نمی تواند از همه چیز با خبر باشد. خداوند در سوره ی نمل آیه ۶۵ می فرماید: (قل لا یعلم من فی السماوات و الارض الغیب الا الله و ما یشعرون ایان یبعثون) «ای پیامبر بگو کسانی که در آسمانها و زمین هستند از غیب آگاهی ندارند جز خدا و نمی دانند چه هنگام برانگیخته خواهند شد».

ولی این منافات ندارد که خدا بخشی از علم غیب را- که مصلحت

(صفحه ۸۲)

می داند و برای تکمیل رهبری رهبران الهیه لازم است در اختیار آنان بگذارد و این علم غیب مستقل و بالذات نیست بلکه علم غیب بالعرض است یعنی یادگیری و تعلم از علام الغیوب آیاتی از قرآن نیز بر این معنی دلالت دارد که قبلاً به آنها اشاره شد (الا من ارتضی من رسول) «کسی علم غیب ندارد جز رسولانی که مورد رضایت او هستند».

جالب اینکه اصل این شبهه و اشکال بر علم غیب داشتن علی بن ابی طالب علیه السلام و پاسخ آن ذیل «خطبه ی ۱۲۸» (۴) در نهج البلاغه آمده است.

امیرالمومنین علیه السلام در سال ۳۶ هجری پس از پایان یافتن جنگ جمل در شهر بصره به «احنف بن قیس» (۵) فرمود: «یا احنف کانی به و قد

سار بالجیش...»: «ای احنف گویا من او را می بینم که با لکشری بدون غبار و بی سر و صدا به شهر بصره حمله ور می شود» و نسبت به حوادث و

(صفحه ۸۳)

وقایع مهم آینده و کشتار و خونریزی های فراوانی که بعدها در شهر بصره توسط «صاحب الزنج» و ترکهای مغول اتفاق خواهد افتاد خبر می دهد.

در این میان یکی از اصحاب که این پیشگوئیها را شنید گفت: ای امیر مومنان از غیب سخن می گوئی؟ و به علم غیب آشنائی؟

امام علیه السلام خندید و به آن مرد که از طایفه «بنی کلب» بود فرمود: ای برادر کلبی این علم غیب نیست این فراگرفته ای است از عالمی یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علم غیب تنها علم قیامت است و آنچه خداوند سبحان در این آیه برشمرده است که (ان الله عنده علم الساعه و ينزل الغيث و يعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ما ذا تکسب غدا و ما تدری نفس باى ارض تموت ان الله علیم خیر) (۶) «در حقیقت خدا است که علم به قیامت نزد او است و باران را فرو می فرستد و آنچه را که در رحم ها است می داند و کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد، در حقیقت خدا است که دانای آگاه است».

سپس فرمود: خداوند سبحان از آنچه در رحم ها قرار دارد آگاه است، پسر است یا دختر؟ زشت است یا زیبا، سخاوتمند است یا بخیل، سعادتمند (نیک بخت) است یا شقی (بدبخت) و چه کسی آتش گیره

(صفحه ۸۴)

جهنم است و چه کسی در بهشت همراه پیامبران؟.

این است علم غیبی که جز

خدا کسی ذاتا آن را نمی داند و غیر از آن علمی است که خداوند به پیامبرش تعلیم کرده و او به من آموخته است (علم غیب اکتسابی) و برایم دعا نمود که سینه ام آن را فراگیرد و دلم آن علم را در خود بپذیرد اعضای پیکرم را از آن ملامت سازد.

خلاصه یک رهبری جهانی و همگانی آن هم در تمام زمینه های مادی و معنوی، نیاز به آگاهی بر بسیاری از مسائل دارد که سایر مردم پوشیده است، نه تنها آگاهی از قوانین الهی بلکه آگاهی بر اسرار جهان هستی و ساختمان بشر و آنچه را انجام می دهند و ذخیره می سازند و برخی از حوادث گذشته و آینده، این بخش از علم غیب را خداوند در اختیار رسولان و اوصیاء آنان می گذارد و اگر نگذارد رهبری آنان ناقص خواهد بود.

(ثانیا) اگر علم غیب مخصوص خدا است و محال است دیگران دارای علم غیب باشند پس چگونه در بسیاری از آیات قرآن تصریح شده که برخی از پیامبران الهی دارای علم غیب بوده اند از آن جمله:

عیسی بن مریم علیه السلام به پیروانش می گفت: (و انبوکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم...): (۷) «من به شما از آنچه می خورید و آنچه در

(صفحه ۸۵)

خانه هایتان ذخیره می سازید خبر می دهم».

و همچنین عیسی بن مریم علیه السلام به امت خود از آینده خبر می داد و می گفت: (و مبشرا بنبی یاتی من بعدی اسمہ احمد): (۸) «و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارت گرم».

مورد دیگر هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک راز را به یکی از همسرانش گفت و او آن راز را فاش کرد،

آن حضرت به او خیر داد که آن راز را فاش ساخته است (قالت من انباک هذا قال نبانی العلیم الخیر) (سوره مریم آیه ۳) «آن زن گفت چه کسی این را به تو خبر داده؟ گفت: مرا آن دانای آگاه به دقایق امور خیر داده است».

از آنچه گذشت به خوبی روشن شد که خداوند متعال در صورت مصلحت برخی از انسانها (انبیاء و اوصیاء) را بر علم غیب مطلع می سازد و این شبیه نیز ناتمام است و در پیشگوییهای موجود در نهج البلاغه «اخبار الملاحم» هیچگونه اشکال عقلی و یا شرعی وجود ندارد. بلکه موافق عقل و صریح آیات قرآن است. و دلیل ژرفائی علم و دانش دروازه ی علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

جهت تکمیل بحث در اینجا به یکی از آیات قرآن و چند حدیث اشاره می نمائیم: در قرآن کریم تاکید شده که هر کاری را انسان انجام

(صفحه ۸۶)

می دهد گذشته از اینکه در مشهد و محضر خدا است و او به همه چیز احاطه دارد و شاهد و ناظر بر اعمال ما است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیه السلام نیز از تمامی اعمال ما آگاه می شوند، خداوند متعال در (سوره ی توبه آیه ی ۱۰۵) می فرماید:

(و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المومنون) «ای رسول ما) بگو عمل کنید که به زودی خدا و پیامبر او و مومنان (خالص ائمه ی معصوم علیه السلام) کردار شما را خواهند دید».

مرحوم کلینی از یعقوب بن شعیب روایت می کنند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم مقصود از «و المومنون» در این آیه ی کیانند؟ فرمود: «هم الائمة» (اصول کافی ج

۱ ص ۲۱۹) حدیث ۲ یعنی مقصود، ائمه ی معصوم می باشند.

مرحوم مجلسی نیز روایت کرده که مردی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد دو روز است که غذا نخورده ام آن حضرت فرمود: برو به بازار چون روز دیگر شد آن مرد گفت یا رسول الله دیروز رفتم به بازار و چیزی نیافتم و با شکم گرسنه خوابیدم، فرمود: برو به بازار، او به بازار رفت دید کاروانی آمده و همراه خود کالا آورده است از آن کالا خرید و با یک دینار سود آن را فروخت دینار را گرفت و به خانه بازگشت روز دیگر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: در بازار چیزی نیافتم.

حضرت فرمود: تو دیروز از فلان کاروان کالایی خریدی و یک دینار

(صفحه ۸۷)

سود کردی، عرض کرد: آری!

حضرت فرمود: پس چرا دروغ گفتی، گفت: گواهی می دهم که تو صادقی و منظورم از خلاف واقع گفتن این بود که بدانم آیا شما از کارهای مردم آگاهی دارید یا خیر؟ و یقین من به پیامبری شما زیاده گردد، سپس حضرت فرمود: هر کس از مردم بی نیازی کند و از آنها چیزی نخواهد خداوند او را بی نیازی می سازد و هر کس بر خود در سوالی را بگشاید و از مردم چیزی بخواهد خدا بر او هفتاد در فقر و مستمندی را می گشاید که هیچ چیز آن را بر طرف نمی کند، از آن پس تمام مردم به دنبال کار و کوشش رفتند و دیگر در مدینه سائلی دیده نشد. (بحارالانوار: ج ۱۸ ص ۱۱۴)

مرحوم مجلسی روایت دیگری را از ابو الصباح کنانی نقل کرده که گفت: روزی

به خانه ی امام باقر علیه السلام رفتم در خانه را کوبیدم، کنیزی که نوجوان و سینه برجسته ای داشت در را باز کرد، دستم را بر روی سینه اش گذاشتم و گفتم از آقایت برآیم اجازه ی ملاقات بگیر، ناگهان امام باقر علیه السلام از اندرون خانه فریاد زد: «ادخل لا ام لك» داخل شو ای کاش بی مادر شوی من وارد شدم و عرض کردم به خدا سوگند من به قصد شهوترانی این کار را نکردم بلکه مقصودم تقویت و تکمیل یقینم بود (می خواستم بینم آیا شما متوجه این کار می شوید یا نه؟ و بدین وسیله معرفتم بیشتر شود).

(صفحه ۸۸)

حضرت فرمود: «صدقت» راست گفתי اگر گمان کنید که این دیوارها همچنانکه مانع دید شما است، مانع دید ما نیز می باشد و ما توان دیدن پشت آنها را نداریم پس چه فرقی میان ما و شما است و مبادا دیگر این کار را تکرار کنی (حتی اگر برای آزمایش و تکامل یافتن معرفت باشد). (۹).

ابن ابی الحدید معتزلی در پاسخ از شبهه ی چگونگی خبر دادن امیرالمومنین علیه السلام از حوادثی که بیش از شش قر بعد اتفاق افتاده- نظیر هجوم تاتار به شهر بغداد- گوید: «بدان آنچه را که امیرالمومنین از غیب گفته در زمان ما اتفاق افتاده و ما آن را با چشمان خود دیدیم و مردم از صدر اسلام به انتظار آن بودند (چونکه امیرالمومنین علیه السلام از آن خبر داده بود) تا اینکه قضا و قدر الهی آن را در عصر و زمان ما تحقق بخشید اینان قوم تاتار بودند که با هجوم چنگیز خان به سرزمینهای شرقی اسلام شروع شد و با سقوط بغداد و تصرف آن توسط هلاکو خان-

در اوائل قرن هفتم هجری - خاتمه یافت». (۱۰).

(۱) سوره ی بقره ی آیه ی ۳.

(۲) سوره ی مریم، آیه ی ۶۱.

(۳) سوره ی هود، آیه ی ۱۲۰.

(۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸ ص ۱۹۱، چاپ دار الثقلین قم.

(۵) «احنف بن قیس» یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که پیامبر در حق او دعا کرده، مردی باهوش و عاقل بود، در هنگامه ی جنگ جمل به امیرالمومنین علیه السلام گفت: دوست داری با (۲۰۰) سوار برای یاری شما به لشکریانت ملحق گردم یا با جمعیت «بنی سعید» از جنگ کناره گیری کنم؟ که آنگاه (۶۰۰۰) شمشیر را از تو باز می دارم، امام علیه السلام فرمود: از جنگ کناره بگیر، احنف پس از جنگ و فتح بصره خود را به امام علیه السلام رساند و به یاران آن حضرت ملحق شد» (اسد الغابه «ابن اثیر» ج ۱ ص ۵۵).

(۶) سوره ی لقمان، آیه ی ۳۴.

(۷) سوره ی آل عمران، آیه ۴۹.

(۸) سوره صف، آیه ۶.

(۹) بحارالانوار ج ۴۶، ص ۲۴۸، حدیث ۴۰.

(۱۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸ ص ۲۱۸.

شبهه ی ۷۰۰

در نهج البلاغه از «دنیا» بسیار مذمت شده و در بسیاری از خطبه ها و

(صفحه ۸۹)

کلمات قصار آن، مردم به زهد و پارسائی و پشت کردن به لذتهای مادی و ترک دنیای فانی به همان شیوه ای دعوت شده اند که عیسی بن مریم علیه السلام پیروانش را به رهبانیت و ترک دنیا ترغیب می نمود و آنان را از اقبال و توجه به دنیا برحذر می داشت و حال آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «لا رهبانیه فی الاسلام» یعنی در اسلام رهبانیت نیست و کسی حق ندارد به کلی ترک دنیا کند و گوشه ی عزلت انتخاب نماید و از

اجتماع فاصله گیرد بنابراین نمی توان اینگونه سخنان را به علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت داد.(۱).

پاسخ:

(اولا): پستی و بی ارزشی دنیا چیزی نیست که بیان آن به یکی از شریعت‌های الهی نظیر (شریعت عیسی) اختصاص داشته باشد بلکه در تمام شرایع انبیاء الهی امتهای را از گرایش و اقبال به دنیا و لذت‌های فانی و پشت کردن به آخرت و جهان ابدی برحذر داشته اند و بر این واقعیت که «حب الدنیا راس کل خطیئه» محبت و علاقه به دنیا سرچشمه و در راس تمام گناهان است- تاکید کرده اند.

و در دین مبین اسلام (که کاملترین ادیان الهی است) نیز بر بی اعتباری «دنیا» و فنا ناپذیری و بی ارزشی آن تاکید فراوانی شده است.

(صفحه ۹۰)

و در بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و روایات اهل بیت علیه السلام و همچنین در نهج البلاغه با ذکر مثل‌های جالبی این مطلب بیان شده است از جمله:

۱- در قرآن کریم سوره ی حدید آیه ی ۲۰ خداوند متعال می فرماید:

(اعلموا انما الحیاه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و اولادکم کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یکون حطاما و فی الاخره عذاب شدید و مغفره من الله و رضوان و ما الحیاه الدنیا الا متاع الغرور):

«بدانید که زندگی دنیا در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است (مثل آنها) چون مثل بارانی است که کفار (کشاورزان) را رستنی آن (باران) به شگفتی اندازد سپس (آن کشت) خشک شود و آن را زرد بینی آنکه خاشاک شود و در آخرت (دنیا پرستان را)

عذابی سخت است و (مومنان را) از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست».

۲- احادیث بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بی ارزشی و بی اعتباری دنیا نقل شده است از جمله: در وصایا و سفارشات آن حضرت به ابوذر می فرماید: «یا اباذر و الذی نفس محمد بیده لو ان الدنیا کانت تعدل عندالله جناح بعوضه او ذباب ما سقی الکافر منها شربه

(صفحه ۹۱)

من ماء): (۲).

«ای ابوذر سوگند به آن کسی که جان محمد به دست قدرت او است اگر دنیا به اندازه ی بال پشه یا مگسی ارزش داشت هر آینه خداوند حتی یک جرعه آب نصیب کافر نمی کرد ای ابوذر دنیا و آنچه در او است نفرین شده است، جز آنچه در راه رضای خدا به کار رود و هیچ چیزی نزد خدا مبعوض تر از دنیا نیست.

ای ابوذر خداوند تبارک و تعالی به برادرم عیسی وحی نمود که «دنیا را دوست نداشته باش زیرا من آن را دوست ندارم و آخرت را دوست داشته باش زیرا آن جای بازگشت و خانه ی همیشگی است».

۳- در نهج البلاغه به همین شیوه از دنیا مذمت شده و بی ارزشی و بی اعتباری آن ضمن مثلهای جالبی تبیین گردیده است، از جمله فرموده:

«مثل الدنیا کمثل الحیه لین مسها و السم الناقع فی جوفها، یهوی الیها الغر الجاهل و یحذرها ذو اللب العاقل»: (۳).

«مثل دنیا همچون مار است، پوست آن نرم و درونش زهر مرگبار است، فریفته ی نادان به آن عشق می ورزد (به آن می گراید) و خردمند دانا از آن برحذر می باشد (از آن دوری گزیند)

(صفحه ۹۲)

و نیز فرموده:

«... دنیاکم هذه ازهد عندي من عطسه عنز»: (۴).

«دنیای شما نزد من خوارتر است از عطسه (آب بینی) بز ماده».

و نیز فرموده: «والله لدنیاکم هذه اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم»: (۵).

«به خدا سوگند این دنیای شما در چشم من خوارتر (و بی ارزش تر) از استخوان بی گوشت خوکی است که در دست بیماری جذامی باشد».

و نیز فرموده: «... و ان دنیاکم عندي لاهون من ورقه فی فم جراحه تقصمها...»: (۶).

«... و همانا این دنیای شما نزد من خوارتر و پست تر است از برگی که در دهان ملخی باشد که آن را می جود...».

و نیز فرموده: «الا حر یدع هذه اللماظه لاهلها...»: (۷).

«آیا آزاد مردی نیست که این خرده طعام باقی مانده در میان دندان (دنیای پست) را برای اهلش واگذارد؟ (از آن اجتناب و دوری کند).

و نیز فرموده: «اهل الدنيا کرکب یسار بهم و هم نیام»: (۸).

(صفحه ۹۳)

«اهل دنیا مانند کاروانی هستند که ایشان را می برند در حالی که آنان خوابند» (و آگاه نیستند که ناگهان راه طی شده به جایگاه ابدی می رسند).

و نیز فرموده: «فانها (الدنيا) عند ذوی العقول کفی الظل بینا تراه سابغا حتی قلص و زائدا حتی نقص»: (۹).

«دنیا در نظر خردمندان مانند برگشتن سایه است که تا آن را گسترش یافته بینی، کوتاه می گردد و از بین می رود و تا آن را زیاد بینی کاهش یابد (دنیا همچون سایه ی زود گذر است و برای اهلش باقی نمی ماند).

از آنچه گذشت روشن شد که امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه مردم را از همان دنیای مذمومی برحذر داشته که در قرآن کریم (سوره ی حدید آیه ی ۲۰) به (لهو و لعب...) توصیف شده است.

و دعوت به زهد و پارسائی از

همان متاع دنیائی کرده که قرآن کریم آنها را برشمرده و مردم را به پرهیز از آن و توجه به عالم آخرت و آنچه نزد خدا است ترغیب کرده است. آنجا که می فرماید:

«زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطره من الذهب و الفضة و الخیل المسومه و الانعام و الحرث ذلک متاع الحیاه الدنیا والله عنده حسن المثاب»: (۱۰).

(صفحه ۹۴)

«دوستی خواستنیهای (گوناگون) از: زنان و پسران و ثروتهای فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزارها برای مردم آراسته شده (لیکن) این جمله مایه ی تمتع (بهره مندی) زندگی دنیا است و (حال آنکه) فرجام نیکو نزد خدا است».

بنابراین نمی توان گفت: نهج البلاغه مردم را به گوشه گیری و عزلت فراخوانده، بلکه خطبه ها و کلمات قصار آن حضرت که در این زمینه آمده کلاهماهنگ با روح اسلام و قرآن کریم و احادیث نبوی است.

(و ثانیاً) از آنجا که همیشه حب دنیا بزرگترین مانع راه سعادت انسانها بوده است و شیفتگی نسبت به زرق و برق آن سرچشمه ی انواع گناهان می باشد، لذا در بسیاری از خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار نهج البلاغه از آن نکوهش شده است، ولی در عین حال هنگامی که آن حضرت - شنید شخصی دنیا را مذمت و نکوهش می کند او را توییح نمود و فرمود:

«ایها الدام للدنیا المغتر بغرها، المنخدع باباطیلها اتغتر بالدنیا ثم تدمها؟ انت المتجرم علیها ام هی المترجمه علیک؟... ان الدنیا دار صدق لم صدقها و دار عافیه لمن فهم عنها و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظه لمن اتعظ بها، مسجد احباء الله و مصلی ملائکه الله و مهبط وحی الله و متجر اولیاء

الله اكتسبوا فيها الرحمه و ربحوا فيها الجنه، فمن ذا يذمها و قد

(صفحه ۹۵)

آذنت بینها و نادت بفراقها و نعت نفسها و اهلها؟...»(۱۱).

«ای نکوهنده ی دنیا که خود به نیرنگ آن فریفته شده ای و با باطلهای آن دلباخته ای تو خود فریفته ی دنیائی و آن را نکوهش می کنی؟ تو بر دنیا دعوی گناه داری؟ یا دنیا باید بر تو دعوی کند که گناهکاری؟ از کجا و چه وقت دنیا تو را سرگردان نمود؟ یا کی فریبت داد؟ آیا با پوسیدگی گورهای پدران یا با آرامگاههای زیر خاک مادرانت؟».

چه بسیار بیماران و دردمندانی که تو با دست و پنجه ات از آنان پرستاری کردی و آنان را یاری نمودی؟ و می خواستی بهبود یابند و از پزشکان برایشان دارو می طلبیدی بامدادان که دارویت آنان را بهبودی نداد و گریه ات برای آنان سودی نداشت و ترست فایده ای نبخشید و آنچه خواهانش بودی به تو نرسید و تو با تمام نیرو و قدرت خود نتوانستی مرگ را از آنان دور کنی دنیا برای تو حال آنان را مثال زد (سرمشقت قرار داد) و با گورهایشان گور خودت را به رخت کشید (تا بدانی با تو نیز همان خواهد کرد که با او نمود).

همانا دنیا سرای راستی است برای کسی که به راستی با آن درآید و خانه ی عافیت و سلامتی است برای کسی که به خوبی آن را بفهمد و خانه ی بی نیازی و توانگری است برای کسی که از آن توشه برگیرد و خانه ی

(صفحه ۹۶)

پند است برای کسی که پند پذیرد، دنیا سجده گاه دوستان خدا و محل نماز فرشتگان الهی است، فرودگاه وحی خدا و جایگاه تجارت دوستان او است، در

آن کسب رحمت نموده و بهشت را سود برند.

پس چه کسی آن را نکوهش می کند؟ و حال آنکه خود او است که اعلام جدائی کرده و مفارقتش را فریاد زده (و گفته که ماندگار نیست) و از نابودی و مرگ خود و اهلش خبر داده، با بلاهای خود بلائی دوزخ را مجسم کرده و با شادمانی خود شادمانی بهشت را نشان داده، شامگاهان به سلامت گذرد و بامدادن با سوک و مصیبت باز آید تا مشتاق سازد و بیم دهد و تهدید کند و بترساند و هشدار دهد.

پس اشخاصی فردای پشیمانی- روز قیامت- آن را نکوهش کنند. و دیگران (نیکوکاران) در روز رستخیز آن را بستانید، زیرا دنیا (حقایق را) به آنها یادآور شد و آنها متذکر شدند (و از آن پند گرفتند) و رویدادها را برایشان حکایت کرد و تصدیقش نمودند و آنها را پند و اندرز داد، پندها را پذیرفتند».

خلاصه: از دیدگاه نهج البلاغه دنیا بر دو گونه است:

(الف) دنیای ممدوح (قابل ستایش).

(ب) دنیای مذموم (مورد نکوهش) دنیا گرائی و محبت کورکورانه و عشق به (متاع الحیاه الدنیا) و سعی و تلاش برای به دست آوردن آن

(صفحه ۹۷)

از هر راهی که شد- حلال باشد یا حرام و غفلت از جهان ابدی، دنیای مذموم و مورد نکوهش است، گرچه زیبا و شیرین و سرسبز و خرم است «حلوه خضراء» (۱۲).

اما سعی و کوشش برای به دست آوردن مال حلال جهت حفظ آبرو و گشایش بر اهل و عیال و صله ی ارحام و رسیدگی به مستمندان و ترویج حق و دفع باطل و امثال آن، دنیای ممدوح است، بلکه در حقیقت اینگونه تلاشها تلاش برای آخرت

است نه دنیا.

امیر مومنان علیه السلام در یکی از خطبه های نهج البلاغه می فرماید: «و من ابصر بها بصرته و من ابصر اليها اعمته»: (۱۳).

یعنی کسی که (با چشم بصیرت) به دنیا نگریست، دنیا حقیقت را به وی می نمایاند (و او را آگاهی بخشد) و آن کسی که در دنیا نگریست (چشم به دنیا دوخت) او را کور (دل) می نماید.

بنابراین کسانی که به دنیا با دید ابزاری می نگرند «ابصر بها» و از آن توشه ی لازم را بهره مند می شوند دنیا نزد آنان ممدوح و مورد ستایش است و کسای که به دنیا چشم دوخته اند «ابصر اليها» و عملکرد شان نادرست می باشد دنیای آنان مذموم و مورد نکوهش است.

(صفحه ۹۸)

(ثالثاً) گر چه در نهج البلاغه از کسانی که همچون عیسی بن مریم علیه السلام ترک دنیا کرده و هیچ توجهی به آن ندارند تجلیل شده و آن حضرت به نوف بکالی می فرماید: «ای نوف خوشا به حال آنان که دل از این جهان گسستند و بدان جهان بستند... اینان چون مسیح رشته ی دوستی دنیا را از خود بریده و هیچ توجهی بدان ندارند». (۱۴).

ولی این بدان معنی نیست که آن حضرت به رهبانیت دعوت می کند، زیرا در تشبیه چیزی به چیزی دیگر وجود فقط یک وجه شباهت میان آن دو کافی است، مثلاً اگر گفته شود «حسن» همچون شیر است بدین معنی است که او در دلیری همانند او است نه اینکه او چنگ و دندان دارد و یا با چهار دست و پا راه می رود. و همچنین منظور امیر مومنان علیه السلام در تشبیه تارکان دنیا به حضرت مسیح علیه السلام فقط از جهت دلبستگی نداشتن به دنیا است نه رهبانیت و شیوه ی زندگانی او

که بدون زن و فرزند و خانه و کاشانه بوده است زیرا در جای دیگری از نهج البلاغه می خوانیم که امیر مومنان علیه السلام به شدت از رهبانیت و ترک زن و فرزند نکوهش کرده است.

آن حضرت پس از جنگ «جمل» در بصره جهت عیادت «علاء بن زیاد حارثی» که از یاران امام علیه السلام بود به خانه ی او رفت وقتی که خانه ی بسیار

(صفحه ۹۹)

مجلل و وسیع او را دید فرمود با این خانه ی وسیع در دنیا چه می کنی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمند تری:

آری اگر بخواهی می توانی با همین خانه به ثواب آخرت برسی.

در این خانه ی وسیع میهمانان را پذیرائی کنی.

به خویشاوندان با نیکوکاری پیوندی.

و حقوقی که بر گردن تو است به صاحبان حق برسانی.

پس آنگاه تو با همین خانه ی وسیع می توانی به ثواب آخرت دستیابی.

علاء گفت: از برادرم «عاصم بن زیاد» به شما شکایت می کنم: فرمود: مگر او را چه شده است؟

گفت: عبا (پشمینه) پوشیده و از دنیا کناره گرفته است.

امام علیه السلام فرمود: او را بیاورید. هنگامی که آمد به او فرمود: ای دشمنک جان خویش شیطان تو را سرگردان ساخته آیا تو به زن و فرزندان رحم نمی کنی؟ تو می پنداری که خداوند نعمتهای پاکیزه اش را حلال کرده اما دوست ندارد تو از آنها استفاده کنی؟ تو در برابر خدا کوچک تر از آنی که این گونه با تو رفتار کند (این مقام اولیای خاص خدا است).

عاصم گفت: ای امیر مومنان پس چرا تو با این لباس خشن و آن غذای ناگوار به سر میبری؟

(صفحه ۱۰۰)

حضرت فرمود: وای بر تو من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان

و تهیدست همسو کنند.

تا فقر و نداری تنگدست را به هیجان نیاورد و به طغیان نکشانند». (۱۵).

از آنچه گذشت به خوبی روشن شد که این شبهه نیز ناتمام است و نهج البلاغه هیچ گاه دعوت به رهبانیت نکرده است.

(۱) اثر التشیع فی الادب العربی، ص ۶۰.

(۲) مکارم الاخلاق، ج ۲ ص ۳۶۸.

(۳) نهج البلاغه، حکمت ۱۱۹ - ص ۵۲۰، چاپ دار الثقلین - قم.

(۴) نهج البلاغه، خطبه ی ۳، ص ۲۷۰، چاپ دار الثقلین - قم.

(۵) نهج البلاغه، حکمت ۲۳۶، ص ۵۴۰، چاپ دار الثقلین - قم.

(۶) نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴، ص ۵۳۸، چاپ دار الثقلین - قم.

(۷) نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶، ص ۵۸۵، چاپ دار الثقلین - قم.

(۸) نهج البلاغه، حکمت ۶۴، ص ۵۰۹، چاپ دار الثقلین - قم.

(۹) نهج البلاغه، خطبه ۶۳، ص ۸۳، چاپ دار الثقلین - قم.

(۱۰) سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۴.

(۱۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱، ص ۵۲۳، چاپ دار الثقلین - قم.

(۱۲) نهج البلاغه، خطبه ی ۴۵، صفحه ی ۷۱، چاپ دار الثقلین - قم.

(۱۳) نهج البلاغه، خطبه ی ۸۲، صفحه ی ۹۸، چاپ دار الثقلین - قم.

(۱۴) نهج البلاغه، حکمت ۱۰۴، ص ۵۱۶، چاپ دار الثقلین - قم.

(۱۵) نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۹، ص ۳۳۶، چاپ دار الثقلین - قم.

در بسیاری از خطبه ها و کلمات قصار نهج البلاغه سختیهای مرگ و ظلمت قبر و مشکلات جهان پس از مرگ بیان شده است و طبیعی است که یادآوری اینگونه مسائل موجب سلب آرامش روحی و به وحشت افتادن مردم است، لذا بعید به نظر می رسد که اینگونه سخنان مربوط به علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشد.(۱).

پاسخ:

اولا: اگر یادآوری مرگ و قبر و قیامت و مانند آن برای جامعه مفید نبوده و موجب سلب آسایش و آرامش جامعه است پس چرا در قرآن کریم و احادیث نبوی این همه از آنها یادآوری شده است

از جمله:

(صفحه ۱۰۱)

(اینما تکنونوا یدر ککم الموت...) (۲) «هر کجا که باشید شما را مرگ درمی یابد...».

(کل نفس ذائقه الموت) (۳) «هر نفسی چشنده ی مرگ است».

(کل من علیها فان) (۴) «تمام کسانی که بر زمینند فانی شوند».

(کل شی هالک الا وجهه) (۵) «جز ذات او همه چیز نابود شونده است».

و در بسیاری از کتب حدیث شیعه و اهل سنت احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به همین مضمون نقل شده است از جمله:

حدیثی در کتاب «تحف العقول» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که فرموده: «مالی اری حب الدنیا قد غلب علی کثیر من الناس، حتی کان الموت فی هذه الدنیا علی غیرهم کتب...» (۶).

«چه شده است؟» چرا می بینم محبت دنیا بر بسیاری از مردم غلبه کرده است، گویا مرگ در این دنیا برای جز اینان نوشته شده و گویا مراعات حق برای جز اینان واجب می باشد بلکه گویا آنچه را از خبر

(صفحه ۱۰۲)

مردگان می شنوند همانند مسافرانی هستند که به زودی باز خواهند گشت؟...».

و ثانیاً: از آنجا که یاد مرگ و قبر و قیامت در سازندگی انسان تاثیر بسزائی دارد لذا در تعالیم دین مبین اسلام اینهمه به آن ترغیب شده است زیرا اگر انسان پیوسته به یاد مرگ بوده و آمادگی لازم جهت فرارسیدن آن را داشته باشد نتایج ذیل حاصل شود:

دارای زندگانی شرافتمندانه ای خواهد بود.

در برابر قدرتهای شیطانی و تمام طاغوتیان با دلیری و شجاعت می ایستد.

انسانی کریم و دارای روحیه ی بذل و بخشش خواهد بود.

بر مال دنیا حرص و طمع نخواهد داشت.

در برابر مشکلات بردبار و صبور است.

در هر دو حال گرفتاری و گشایش شکر گذار است.

دارای عزمی راسخ و اراده ای

مستحکم می باشد.

با عزت زندگی می کند و زیر بار ذلت و منت کسی نمی رود.

در کارها با جدیت به پیش می رود و هیچگاه خسته نمی شود.

عنان گسیخته در پی شهوت رانی نمی رود.

کارهای دنیا را بدون شتاب زدگی انجام می دهد (گوئی تا ابد در

(صفحه ۱۰۳)

این دنیا زندگی خواهد کرد) و در کارهای آخرت جدی است و کار امروز را به فردا نمی اندازد (گوئی همین فردا خواهد مرد و از ثواب و پاداش آن محروم می شود).

و از آنجا که یاران خوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته به یاد مرگ بودند، لذت‌های دنیا را نادیده گرفتند و با عزت زیستند و بسیاری از آنان به شرف شهادت نائل شدند. و موجبات پیروزی و گسترش اسلام را فراهم ساختند.

و از آن هنگامی که مسلمانان یاد مرگ را به فراموشی سپردند و به دنبال دنیا و لذت‌های مادی و شهوات رفتند و به هوا و هوسها رو آوردند، آن عزت و اقتدار خود را از دست دادند و از هر صدائی به خود می لرزیدند و ظالمان بر آنها مسلط شدند.

از آنچه گذشت به این نتیجه رسیدیم که پیوسته به یاد مرگ بودن موجب خودسازی و خشنودی پروردگار و به فراموشی سپردن آن موجب گمراهی و خشنودی شیطان است، و همین مطلب یکی از امتیازها و ویژگی‌های نهج البلاغه به شمار می آید و به همین علت - چنانکه گذشت - ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خطبه ی «الهاکم التکاثر» می گوید:

(صفحه ۱۰۴)

پنجاه سال پیش تاکنون بیش از هزار مرتبه خوانده ام و در هر مرتبه تاثیر جدیدی بر من گذاشته است...» (۷).

بنابراین این شبهه نیز ناتمام است.

(۱) اثر التشیع فی الادب العربی، ص ۶۱.

(۲) سوره ی نساء،

(۳) سوره ی انبیاء، آیه ی ۳۵.

(۴) سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۶.

(۵) سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.

(۶) تحف العقول، ص ۲۹.

(۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

شبهه ی ۰۰۹

درک اوضاع اجتماعی و توجه به نقاط ضعف دستگاههای حکومتی و انتقاد از شرایط حاکم، در آن زمانها متعارف نبوده بلکه در زمانهای بعد مرسوم و متعارف شده و در خطبه های نهج البلاغه از حاکمان و وزیران و والیان و قضات و علما با تعبیرهای گوناگون انتقاد شده و بر شیوه ی حکومت و رفتار والیان و تبعیض در تقسیم بیت المال و جهل قضات به شدت اعتراض شده است و به همین دلیل نهج البلاغه سخنان علی بن ابی طالب علیه السلام نمی باشد. (۱).

پاسخ:

گرچه تمام شبهه هایی که پیرامون نهج البلاغه مطرح شده نادرست می باشد، ولی این شبهه از تمام آن شبهه ها سست تر و نادرست تر می باشد، زیرا چگونه ممکن است چشم بسته گفته شود: چونکه این

(صفحه ۱۰۵)

موضوع بعدا میان مردم مرسوم گشت پس بای ولی خدا و دروازه ی علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز از آن بی اطلاع باشد، با اینکه او از کودکی پیوسته ملازم آن حضرت بوده و چه تجربه های ارزشمندی را که در نوجوانی و جوانی فراگرفت و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حوادث مهمی اتفاق افتاد و میان فقیهان صحابه در احکام الهی اختلاف شدیدی پدید آمد و هر کدام دیگری را رد می کرد و چه خونهای حرامی که بنا حق ریخته شده و چه بسیار اموال مردم که به یغما رفت و چه حقوقی از مردم پایمال گشت!!!.

آیا تمام اینها کافی نیست که آن حضرت از شرائط حاکم و تمام دستگاههای

مقصر انتقاد کند و از حقوق مردم دفاع نماید؟ و با والیان خیانتکار و قضات فاسق و عالمان دین فروش برخورد کند؟

بنابراین، این شبهه نیز ناتمام است.

صفحه ۱۰۵.

(۱) اثر التشیع فی الادب العربی، ص ۶۶.

شبهه ی ۱۰

از آنجا که برخی از خطبه ها و سخنان قصار موجود در نهج البلاغه به دیگران نیز نسبت داده شده است از آن جمله: (حکمت ۲۸۹) «کان لی فیما مضی اخ فی الله، و کان یعظمه فی عینی صغر الدنیا فی عینه...» (۱).

(صفحه ۱۰۶)

که از ابن المقفع (۲) نیز نقل شده است.

و همچنین (خطبه ی ۲۰۳) «ایها الناس انما الدنیا دار مجاز...» (۳) که از سبحان بن وائل (۴) نیز روایت شده است بنابراین به نظر نمی رسد که تمام نهج البلاغه سخنان آنحضرت بوده باش، به ویژه آنکه بسیاری از این خطبه ها در کتابهای مشهور ادبیات عرب یافت نمی شود (۵).

پاسخ:

اولاً: به هیچ وجه نمی توان گفت که سید رضی رحمه الله بدون آنکه سند معتبری داشته باشد، این سخنان را به علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت

(صفحه ۱۰۷)

داده است.

و ثانیاً: برخی از مولفان نیز این سخنان را به ابن المقفع نسبت نداده اند بلکه ابن قتیبه در «عیون الاخبار ج ۲ ص ۳۵۵» با سند خود آن را با اندکی تفاوت در الفاظ از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرده است و همچنین ابن شعبه ی حرانی در «تحف العقول ص ۲۳۴» آن را با کمی تفاوت به امام حسن علیه السلام نسبت داده است، خطیب بغدادی نیز در «تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۱۵» به سند خود آن را از حسن بن علی علیه السلام نقل کرده است.

ولی زمخشری در «ربیع الابرار، ج ۱ باب الخیر و الصلاح» آن را از امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده

است.

در هر حال خواه این سخنان حسن بن علی علیه السلام باشد یا سخنان پدر بزرگوارش از یک سرچشمه ی زلال اقتباس شده و ابن المقفع توان چنین سخن گفتن را ندارد.

ناگفته نماند: ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه خود (ج ۵ ص ۳۸۹) گفته است این کلام را ابن المقفع از حسن بن علی علیه السلام نقل کرده است.

و ثالثاً: ابن ابی الحدید معتزلی نیز در شرح «نهج البلاغه، ج ۱۹ ص ۱۸۳» این سخنان را به امیرالمومنین علیه السلام نسبت داده و گفته:

(صفحه ۱۰۸)

«... مردم در اینکه مقصود امیرالمومنین علیه السلام از این برادر کیست؟ اختلاف کرده اند و سپس چندین احتمال را نقل کرده است و این خود دلیل آنست که انتساب این سخنان به امیرالمومنین علیه السلام مسلم بوده و شهرت داشته است و اگر این سخنان به ابن المقفع نیز نسبت داده شده بود ابن ابی الحدید همچون دیگر موارد اختلاف، آن را بیان می کرد.

و شاید به علت شهرت انتساب این سخنان به امیرالمومنین علیه السلام و یا امام حسن علیه السلام ابن المقفع آن را در کتابش بدون انتساب نقل کرده و یا اینکه آن را با نسبت نقل کرده ولی دستهای امین در چاپ کتابهای گذشتگان آن را حذف کرده است.

و رابعاً: سخنان امیرالمومنین علیه السلام آنچنان میان مردم شهرت داشت که سخنرانان و خطیبان آنها را در خطبه های خود می خواندند و یا به بخشی از آن اکتفا می کردند و به علت تقیه یا غفلت یا به جهت دیگری نامی از آن حضرت نمی بردند.

شیخ محمد علی دیوز یکی از اساتید «معهد (کالج) الحیاه» در الجزائر که خود او از فرقه ی «اباضیه» می باشد در کتاب «تاریخ المغرب الکبیر، ج ۳ ص ۵۸۸»

به نقل از ابن الصغیر می گوید: «دولتمردان اباضی در (دولت رستمی) به تمام مذاهب و فرق آزادی کامل داده بودند و از آنجا که آنان محبت زیادی به علی بن ابی طالب داشتند و از

(صفحه ۱۰۹)

آن حضرت بسیار تجلیل می کردند و از فصاحت و بلاغت گفته هایش در شگفت بودند و لذا واعظان و خطیبان جمعه و جماعات بر فراز منابر خطبه های آن حضرت را می خواندند...».

بنابراین اگر ابن المقفع هم بخشی از سخنان آن حضرت را در کتابش آورده به همین دلیل بوده که از فصاحت و بلاغت و محتوای عالی آن در شگفت بوده به ویژه آنکه در اوائل کتاب «الادب الصغیر» خود گفته «... و قد وضعت فی هذا الكتاب من کلام الناس المحفوظ حروفا فیها عون علی عماره القلوب و صقالها...»: (۶).

یعنی: من در این کتاب از سخنانی که مردم آن را از حفظ دارند (نزد مردم محفوظ مانده) کلماتی را آورده ام که مایه ی زنده شدن دلها و صیقلی شدن و شفافیت قلبها است.

سخن استاد محمد علی کرد علی نیز گواه دیگری بر این مدعا است، وی در کتاب «امراء البیان، ج ۱، ص ۱۰» می گوید: «ان ابن المقفع تخرج فی البلاغه یخطب علی بن ابی طالب» ابن مقفع بلاغت را از خطبه های علی بن ابی طالب آموخته است. بنابراین، این شبهه درباره ی (حکمت ۲۸۹) نیز ناتمام است.

و در پاسخ به شبهه ی انتساب (خطبه ی ۲۰۳) به سبحان بن وائل، می گوئیم:

(صفحه ۱۱۰)

اولا: اهل فن می دانند که سخنان سبحان بن وائل از نظر محتوی و عبارات در این حد نیست و اگر شنیده شده که او این خطبه را می خوانده دلیل آن نیست که سروده ی خود او است.

و ثانيا:

بزرگان محدثین قبل از سید رضی رحمه الله نیز این خطبه را از امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اند مانند:

شیخ صدوق رحمه الله در «الامالی، ص ۱۳۲، مجلس ۲۳».

و همچنین در «عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۸».

و شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد، ص ۱۳۹».

و شیخ طبرسی رحمه الله در «مشکاه الانوار، ص ۲۴۳».

و شیخ ورام رحمه الله در «مجموعه ورام، ص ۶۶».

بنابراین هیچگونه شک و شبهه ای در انتساب تمام نهج البلاغه به امیرالمومنین علیه السلام وجود ندارد.

مطالب ارزنده و محتوای عالی و شیوه ی سخن گفتن، خود بهترین سند زنده ایست بر صحت استناد به آن حضرت.

(صفحه ۱۱۱)

(۱) نهج البلاغه، ص ۵۵۵ و ص ۳۳۲.

(۲) عبدالله بن المقفع: ادیب مشهور، او ایرانی الاصل و مجوسی بوده و توسط عیسی بن علی (عموی منصور خلیفه ی عباسی) اسلام آورد و نامش را از «روزبه» به عبدالله تغییر داد، او چندین کتاب به زبان عربی تالیف کرده، از جمله: «الدره الیتیمه فی طاعه الملوک» و «الادب الصغیر» و «الادب الکبیر» و در کتابش (حکمت ۲۸۹) «کان لی فیما مضی اخ...» را بدون نسبت دادن آن به امیرالمومنین علیه السلام ذکر کرده است و کتاب «کلیله و دمنه» را به زبان عربی ترجمه کرده است. و گفته شده که این کتاب تالیف خود او است.

او در سال ۱۴۳ هجری در بصره به فرمان منصور «خلیفه ی عباسی» توسط سفیان بن معاویه بن المهلب - امیر بصره به قتل رسید.

(۳) نهج البلاغه، ص ۵۵۵ و ص ۳۳۲.

(۴) سبحان وائل: یکی از سخنوران و خطیبان مشهور که در زمان معاویه در دمشق می زیسته.

(۵) ترجمه ی «علی بن ابی طالب» تالیف احمد زکی صفوت. ص ۱۲۲.

(۶) به نقل از «مدارک نهج البلاغه، ص ۲۶۸».

شخصیت والای گردآورنده ی نهج البلاغه سید رضی

(صفحه ۱۱۳)

سید رضی در سال ۳۵۹

هجری قمری در بغداد دیده به جهان گشود، نامش «محمد» بود و بعدها به «شریف رضی» «ذوالحسین» شهرت یافت.

پدر وی ابواحمد حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام که از نسل امام موسی بن جعفر علیه السلام بوده در دو دولت عباسی و آل بویه منزلت عظیمی داشت که ابونصر بهاءالدین به وی لقب «الطاهر الاوحد» داد.

ابواحمد پنج بار ریاست و سرپرستی طالبیین (سادات) را عهده دار شد و در حالی که عنوان «نقیب» و «بزرگ» سادات را داشت از دنیا رفت.

مادر وی فاطمه دختر حسین بن ابی محمد اطروش از نسل امام علی علیه السلام بود که نسبش با شش واسطه به آن حضرت می رسد. (۱).

فاطمه زنی فاضله، پارسا، بلند نظر و با تقوا بود و به همین دلیل

(صفحه ۱۱۴)

توانست فرزندان همچون سید شریف رضی و سید شریف مرتضی در دامان خود پرورش دهد.

آری سید شریف رضی از چنین پدر و مادری به دنیا آمد و در میان چنین خاندان پاک و با شخصیتی پرورش یافت که از کودکی آثار بزرگی، جلالت، مجد و عظمت از چهره اش نمایان بود.

ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب «شرح نهج البلاغه» ج ۱، ص ۴۱ داستان شاگردی سید رضی و سید مرتضی، نزد شیخ مفید رحمه الله را نقل می کند که بسیار جالب و شنیدنی است:

«شیخ مفید» ابو عبدالله محمد بن نعمان» فقیه شبی در خواب دید حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست دو فرزند کوچکش، حسن و حسین را گرفته و وارد مسجد کرخ (یکی از محله های قدیمی بغداد) شد و آنها را به وی سپرد و گفت (علمهما الفقه) به

این دو فرزندم فقه بیاموز، شیخ مفید شگفت زده از خواب برخاست، چون صبح شد مطابق معمول به آن مسجد رفت مدتی نگذشته بود که دید «فاطمه» مادر پاک و پارسای سید رضی همراه با خدمتکاران خویش وارد مسجد شد در حالی که فرزندان کوچکش سید رضی و سید مرتضی را به همراه داشت، شیخ مفید تا آنها را دید از جا برخاست و به فاطمه سلام کرد، فاطمه رو به شیخ کرد و گفت: ای شیخ این دو فرزندان منند، آنان را نزد شما آوردم که به ایشان فقه بیاموزی.

(صفحه ۱۱۵)

شیخ مفید به یاد خواب شب گذشته ی خویش افتاد و گریه کرد و آنگاه داستان خواب خود را برای فاطمه بازگو نمود و بدینسان شیخ مفید به تعلیم و تربیت آن دو کودک همت گماشت و خداوند نیز بر آنان منت گذاشت و درهای دانش و فضایل فراوانی را به روی آنان گشود و از آنان آثار ماندگار و مفیدی در روزگار به جای ماند.

مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمندی «الغدیر» ج ۴، ص ۱۸۱، درباره ی سید رضی می گوید: «سید رضی، از مفاخر خاندان پاک نبوی و پیشوای دانشمندان علم و حدیث و ادب و قهرمانان عرصه ی دین و دانش و مذهب است.

آری او در تمام آنچه از نیاکان پاک خود به ارث برده بود پیشتاز و نمونه شد:

از دانش جوشان و فراوان، روحیات بلند، نظر طائب و ثاقب، طبع بلند و ابای نفس، ادب برتر و حسب پاکیزه، او از نوادگان شجره ی نبوی و از شاخه های پربرار ولایت علوی است، مجد و عظمتش را از حضرت فاطمه علیهاالسلام و بزرگی و سیادت را از

امام موسی بن جعفر علیه السلام به ارث برده است.

وی صاحب دهها فضایل دیگر است که قلم را یارای نگارش همه آنها نیست...».

سپس علامه امینی رحمه الله نام بیش از چهل کتاب را که درباره ی زندگی و

(صفحه ۱۱۶)

شخصیت سید رضی سخن گفته اند ذکر می کند و می افزاید:

«روحیات بلند او را می توان در کتابی که «علامه شیخ عبدالحسین حلی» به عنوان مقدمه در جزء پنجم تفسیر خود در ۱۱۲ صفحه نوشته، خواند و شخصیت والای او را در کتاب «عبقریه الرضی» نوشته ی نویسنده معروف «زکی مبارک» در دو جلد قطور مطالعه کرد و پیش از این دو تن، علامه شیخ محمد رضا کاشف الغطاء نیز درباره ی وی کتابی نوشته است.».

مرحوم محدث قمی در کتاب «تحفه الاحباب» ص ۴۵۷، شماره ۶۰۶ می گوید: «محمد بن الحسین الموسوی معروف به سید رضی، برادر سید مرتضی (رضی الله عنهما) ذوالحسین نقیب علوی و شریف اشراف بغداد مشهور به عظمت شان و علو همت و فصاحت زبان و عذوبت شعر، جلالت شانز زیاده از آنست که ذکر شود و از برای او در شرف نفس و علو همت حکایاتی است که مقام نقلش نیست.»

در ششم محرم سنه ی ۴۰۶ به سن چهل و هفت سالگی وفات فرمود و سید مرتضی از کثرت جزع و مصیبت نتوانست جنازه ی او را مشاهده نماید، تصانیف او همه ممتاز است...».

صفحه ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶.

تالیفات و کتابهای سید رضی

سید رضی و شعر

نقابت

(۱) فاطمه بنت الحسین بن ابی محمد الحسن الاطروش بن علی بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

تالیفات و کتابهای سید رضی

مرحوم علامه امینی در کتاب «الغدیر» نام ۱۹ کتاب و اثر را از سید رضی ذکر کرده

که مهمترین آنها کتابهای زیر است:

(صفحه ۱۱۷)

۱- نهج البلاغه (که مجموعه ایست از سخنان و نامه های حضرت علی علیه السلام).

۲- خصائص الائمة (که سید رضی در مقدمه نهج البلاغه به آن اشاره کرده).

۳- نامه های علمی او (در سه جلد).

۴- مجازات الآثار النبویه

۵- معانی القرآن

۶- حقائق التاویل فی متشابه التزیل و...

آنگاه صاحب «الغدیر» نام ۸۱ کتاب را که در شرح یا ترجمه ی نهج البلاغه تا زمان وی نوشته شده است، ذکر می کند.

صفحه ۱۱۷.

سید رضی و شعر

سید رضی در حالی که هنوز به ده سالگی نرسیده بود قصیده اش غراء را سروده که در آن نسب عالی خود را بازگو می کند و بسیاری از دانشمندان وی را شاعر ترین فرد قریش می دانند.

خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» ج ۲، ص ۲۴۶ می گوید:

«از محمد بن عبدالله کاتب شنیدم کخه نزد یکی از بزرگان به نام «ابوالحسین بن محفوظ» گفته بود: من از گروهی از دانشمندان ادبیات شنیدم که می گفتند: سید رضی زبر دست ترین شاعر قریش است.

(صفحه ۱۱۸)

«ابن محفوظ» در پاسخ گفت: آری این سخن درست است، سپس افزود: در میان قریش کسانی بودند که خوب شعر می گفتند اما شعر آنان اندک بود، ولی کسی که هم زیبا شعر گفته و هم زیاد، جز سید رضی کسی نبوده است.»

صفحه ۱۱۸.

نقابت

سید رضی:

سید رضی در سال ۳۸۰ هجری قمری توسط «الطائع بالله» خلیفه ی

(صفحه ۱۱۹)

عباسی ریاست طالبیین، سرپرستی حاجیان (امیر الحاج) و سرپرستی دیوان مظالم را عهده دار شد و این در حالی بود که بیش از بیست و یک سال نداشت. و در ۱۶ محرم سال ۴۰۳ به ولایت و سرپرستی طالبیین در همه بلاد منصوب گردید و به عنوان «نقیب النقباء» خوانده شد.

سید رضی به دلیل کفایت و شایستگی که داشت در زمان «القادر بالله» خلیفه ی عباسی، سرپرستی حرمین شریفین نیز به وی سپرده شد.

(ناگفته نماند: از آنجا که سید رضی نفوذ فوق العاده ای در میان بنی هاشم و علویین داشت و بزرگ و معتمد آنان بود، لذا دستگاه خلافت چاره ای جز این نداشت که اینگونه منصبهای اجتماعی را به اینگونه افراد بسپارد).

سبط ابن جوزی در «المنتظم» ج ۷، ص ۲۷۹ می گوید: «رضی بزرگ طالبیین

در بغداد بود، وی قرآن را در مدت کمی بعد از آنکه سنش از سی گذشته بود حفظ کرد و فقه را نیز به طور عمیق و قوی شناخت و

(صفحه ۱۲۰)

فراگرفت، او دانشمندی فاضل، شاعری زبردست، دارای همت عالی و متدین بود روزی مقداری پشم گوسفند از زنی خرید به پنج درهم و چون آن را به خانه برد و گشود در میان آن مقداری نوشته به خط «ابی علی بن مقله» یافت پس به دلال گفت تا زن را حاضر کند، چون زن حاضر گشت به وی گفت من در میان پشمهایی که از شما خریدم، نوشته ای به خط «ابن مقله» یافته‌ام، اکنون اختیار با شما است، که اگر خواهی این نوشته ها را بگیر و یا قیمت آن - که پنج درهم است - دریافت کن، زن پول را گرفت و برای سید رضی دعا کرد و برگشت و همچنین سید رضی دارای جود و سخاوت فراوان نیز بود».

و به جهت رعایت اختصار در همین جا به این مطلب خاتمه می دهیم. و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

سید جعفر حسینی

۱۳۸۰/ ۱/ ۱۵

(۱) «نقابت» منصبی بوده مردمی که به شخصیت ممتاز و محبوب و عالم برجسته و با تقوی تعلق می گرفت و مردم به طور طبیعی به دور او گرد می آمدند و سرپرستی او را پذیرا بودند و خلفا و سلاطین وقت برای کسب وجهه و محبوبیت به چنین افرادی حکم می دادند، صاحب این منصب عهده دار امور ذیل بود:

۱ - حفظ و نگهداری آمار خانواده های سادات (شجره ی نامه ی سیادت).

۲ - مراقبت بر صحت انتساب آنان و حفظ

شاخه های سیادت نظیر سادات هاشمی، طالبی، علوی، حسنی، حسینی، موسوی و...

۳ - ثبت موالید و فوت شده گان با دقت تمام.

۴ - مراقبت افراد از نظر آداب و اخلاق.

۵ - دور نگهداشتن آنان از مشاغل پست و نامشروع.

۶ - بازداشتن آنان از ارتکاب گناه و بی حرمتی به قوانین اسلام.

۷ - جلوگیری از تعدی و تجاوز سادات به دیگران و پرهیز خود برتر بینی.

۸ - احقاق حقوق آنان (به عنوان وکیل مدافع).

۹ - استیفای حقوق آنان از خمس اموال.

۱۰ - مراقبت بر ازدواج زنان و دختران آنان و ممانعت از ازدواج حتی بیوه زنان با ناپاکان و طاغوتیان.

۱۱ - اجرای عدالت و موعظه ی خاطیان.

۱۲ - نظارت بر موقوفات و استیفای حقوق آنان از عائدات اموال وقف شده.

(نقل از «الغدیر» ج ۴، صفحات ۲۰۷-۲۰۵ با تلخیص).

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹